

یک موقعیت، سه انتخاب

محمد رضایی

موضوع درس: یک موقعیت انسانی واحد و سه نوع انتخاب: سفید، سیاه، خاکستری.
هدف درس: بازشناسی کاربردی عاشورا از منظر تحلیل شخصیت‌های عادی و معمولی موجود در جامعه اسلامی همزمان با رخداد عاشورا با هدف الگوگیری از آن برای تقویت و اصلاح روابط انسان‌های معمولی در جامعه انتظاراست. در این مجموعه تلاش می‌گردد. به جای توجه با سید الشهداء علیه السلام یا بنی‌هاشم و یا حتی بنی‌امیه و طاغوت در رخداد عاشورا به مردم عادی در آن جامعه بپردازد چرا که اکثر مخاطب‌های مجالس سخنرانی‌ها مردمی عادی هستند که در پای کلاس‌های محرم و عاشورا در جست‌وجوی راه از بیراهه می‌باشند، ولی غلبه مباحث تاریخی یا کلامی در سطح کلان باعث شده که مخاطب معمولی کمتر با مباحث و معارف ارائه شده در خطابه‌ها همذات‌پنداری کند.

البته ارائه قصه برخی از شخصیت‌های عادی عاشورایی گهگاه به صورت مستقل در خطابه‌ها وجود دارد ولی غالب روایت‌گری‌ها خطی و تکراری و کلیشه‌ای شده است چرا که مخاطب از قبل به واسطه کثرت استماع پایان قصه را می‌داند.

این در حالی است که ارائه تطبیقی و مقایسه‌ای در موقعیت واحد و مشابه همراه با نگاه تحلیلی روان‌شناختی و مردم‌شناسی کمتر مورد توجه بوده است.

در این مجموعه سعی می‌شود متناسب با یک دهه محرم و در یک سیر محتوایی منظم به این بررسی تطبیقی و کاربردی بپردازد و بتواند از جامعه عاشورایی پلی و معبری به جامعه اسلامی کنونی بزند به امید آنکه با عبرت‌گیری از شخصیت‌های معمولی سفید، سیاه و خاکستری عاشورایی بتوانیم بهتر و بیشتر خود را با امام زمانان علیهم السلام تعریف و تبیین نماییم.

یک پرسش و پاسخ: از منظر دینی سرانجام انسان‌ها یا بهشت است یا دوزخ، چرا که مسیر زندگی هم صحنه‌ای مدام است از مصاف خیر و شر و حق و باطل؛ با این نگاه سفید و سیاه معنا دارد اما خاکستری چه جای‌گاهی دارد؟ آیا خاکستری به معنای اثرپذیری از نگاه‌های غیر اصیل و وارداتی بر آمده از فرهنگ انسان شناسی غربی نیست؟

در جواب باید گفت: سیاه و سفید حکم نهایی و قطعی انسان‌ها از منظر قاضی عالم و خیر هستی است که برای درصدی از انسان‌ها صدق می‌کند ولی غالب انسان‌ها از منظر و نگاه انسانی به فرموده قرآن معجون و مخلوطی از رفتارهای خیر و شر هستند که در مسیر زندگی سرانجام به یک سو گرایش پیدا می‌کنند و گاه حتی تا لحظه مرگ و پس از آن «لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء» باقی می‌مانند.

پس خاکستری در این‌جا به معنای خاکستری در لحظه روایت موقعیت است نه از باب بیان حکم قطعی و نهایی این دسته از انسان‌ها و این نگاه منافاتی با نگاه دینی ندارد. چرا که انسان خاکستری که ویژگی غالب اش شک و تردید و عمل مخلوط یا ترک هر دو طرف خیر و شر است، سرانجام یا توبه کرده و به خیر می‌پیوندد و یا با استمرار شک و تردید خود به مرتبه‌ای از سیاهی گرفتار خواهد شد.

پس خاکستری در این بحث به معنای مطالعه موقعیتی خاص در زمان و مکانی خاصی مشاهده انسانی مردد و سرگردان در آن حالت است.

چند تذکر:

۱. مدل کلی هر قسمت شامل طرح زیر می‌باشد:
 - توصیف و تبیین کلی موضوع؛
 - آن موضوع در سخنان یا سیره امام حسین علیه السلام در طول تاریخ؛
 - بررسی آن موضوع از منظر یک موقعیت و سه وضعیت اجتماعی و شخصیت‌های آن زمان؛

- وضعیت‌ها و شخصیت‌های سه‌گانه؛

- نتیجه‌گیری و جمع‌بندی با رویکرد عاشورا / انتظار.

۲. چون هدف کاربردی نمود رخدادهای عاشورا برای زندگی روزمره خود و انسان‌های جامعه است از شخصیت‌پردازی امام و بنی‌هاشم به دلیل جای‌گاه و تربیت ویژه آنها پرهیز شده است تا امکان همانندیابی و الگوبرداری راحت‌تر شود.

۳. در این اثر سعی بر شخصیت‌شناسی بر اساس منابع معتبر دست اول و رویدادهای مستند است، بدین جهت از شخصیت‌ها و رویدادپردازی‌های غیرمستند پرهیز شده است و از حاشیه‌پردازی‌های احساسی و افسانه‌ای اجتناب شده است و سعی در عدم تکرار در استفاده از شخصیت‌ها در غالب موارد می‌باشد به جهت رعایت تنوع و توسعه در کمیت افراد و پرهیز از تکرار.

۴. شخصیت‌پردازی تفصیلی و تبیین مقایسه‌ای به خود عزیزان واگذار شده به جهت اختصار و رعایت امانت در مستندها، و همچنین از استشهادهای قرآنی و حدیثی از غیر سیدالشهدا پرهیز شده و واگذاری این مهم به میزان تلاش عزیزان و اقتضای مجالس و محافل گوناگون.

۵. ظرفیت بالای این گونه تحلیل شخصیت‌های عاشورایی برای انجام فعالیت‌های گوناگون هنری به ویژه در حوزه ادبیات داستانی و نمایشی.

۶. طرح کلی درس: در این مجموعه به جهت رسیدن به هدف الگوگیری و کاربردی شدن شخصیت‌شناسی مردم از صحنه عاشورا تلاش شده ۱۳ قسمت برای ۱۳ مجلس در نظر گرفته شود که هماهنگ با رویکرد محتوایی بر اساس سیر منطقی محتوا و مباحث و نظام خطابه در دهه محرم پیش می‌رود؛ بدین جهت سیر مباحث از آغاز تا شب تاسوعا بر محوریت سیاه، سفید و خاکستری می‌گذرد، ولی شب عاشورا به سر مرتبه سفیدی اختصاص دارد. و پس از آن رویکرد اصلی پی‌گیری می‌شود.

سیر محتوایی بحث در یک نمودار خطی و جدول شخصیت‌شناسی کلی چنین است:

نمودار خطی محتوا:

۱	حسن نیاز یا بی‌نیازی
۲	آگاهی و شناخت یا ایمان
۳	انتظار شناسی
۴	دین و دنیا
۵	وابستگی‌ها دل‌بستگی‌ها
۶	یک اعتبار یا تخصص اجتماعی
۷	جریان‌سازی یا دنباله‌روی
۸	فرصت‌ها و انتخاب‌ها
۹	حریم‌ها و حرمت‌ها
۱۰	مراتب حق‌باوری
۱۱	نقش زنان
۱۲	فرهنگ‌سازی یا عبرت‌شدن

جدول شخصیت‌شناسی

گفتنی است اغلب شخصیت‌های برجسته سه گانه در عاشورا قابل استفاده در موقعیت‌های متعددی بودند ولی در این مجموعه به جهت رعایت تنوع سعی شده حتی‌الامکان از تکرار شخصیت در چند مورد پرهیز شود.

موضوع	سفید	خاکستری	سیاه
حس نیاز	جون	عمرو بن حنظله (غسل الملائکه)	نافع بن ارزق خارجی
علم و ایمان	زهیر	هرثمه بن اعین	قره بن ابی قیس
انتظارشناسی	قیس بن مسهر	سلیمان صد	اشراف کوفه
دین و دنیا	حر	عبدالله ابن حر جعفی	عمر سعد
وابستگی‌ها	محمد بن بشیر	طرماح	پسر طوعه
اعتبار و تخصص	ابو ثمامه، ابوالشعنا	فرزدق، ابراهیم اشتر	حرمه، حمید بن مسلم، عمرو بن حجاج
جریان‌سازی	حبیب بن مظاهر	ابن عمر	شمر
فرصت‌ها و انتخاب‌ها	سلیمان غلام حضرت	عقبه بن سمان	غلام شمر و ابن زیاد
حریم و حرمت	حر	پیام رسان خبر شهادت حضرت مسلم	عبدالله. بن ارجوزه کثیر بن شهاب
حق یاوری (مراتب سه‌گانه سفیدی)	انس بن مالک اسدی	بریر خضیر	حبیب بن مظاهر
نقش زنان و همسران	ماریه سعیدیه، همسر عبدالله بن عمیر	نوار همسر خولی	دختر عماره بن عقبه
فرهنگ‌سازی یا عبرت شدن	جابر بن عبدالله انصاری	ابن حر جعفی	عمر سعد

۱. احساس نیاز یا بی‌نیازی به امام علیه السلام (انسان کامل)

آدمی چون به دنیا می‌آید در مرحله استعداد و رشد است چه در ظاهر و چه در باطن. و مأمور است که به سوی سعادت و کمال گام بردارد و در این مسیر تنها نیست که خداوند سرشت و فطرتی را همراه او نموده که همواره او را به نیکی و خیر فرا می‌خواند. و همین فطرت باطنی است که همواره او را به انتخاب الگو و راهنما و سرمشق دعوت می‌کند یعنی کسی که جلوتر و پیشرو است و می‌تواند در شکل‌یابی استعدادهایم مرا رهنمون گردد.

بر اساس مدل فطرت؛ طرح واره سیر زندگی انسان چنین است: «انسان کامل = کمال انسانی» یعنی ابتدا یافتن انسانی کامل و آن‌گاه تلاش برای الگوگیری از او در جهت کمال انسانی در تمام ابعاد وجود انسانی خود. ولی چه بسیارند انسان‌هایی که بر اساس میل فطری خود به الگو یابی روی می‌آورند ولی به جای انتخاب انسان کامل؛ صرفاً متوجه ابعاد زمینی و مادی و جسمانی خود شده و انسان‌های ناقص و گمراهی را به عنوان الگو و امام و پیشوا خود انتخاب نموده و از انتخاب و پیروی امام و انسان کامل احساس بی‌نیازی می‌کنند و همین نقطه و سرآغاز انحراف و گمراهی است. این موضوع را ابتدا درسرخنان امام و آن‌گاه از منظر سه موقعیت و یک انتخاب تاریخی بررسی می‌کنیم.

در محضر سخن و سیره امام علیه السلام

الف: ضرورت انتخاب الگو و هوشیاری در این رابطه

امام علیه السلام در راه عراق با مردی به نام «بشر بن غالب اسدی» روبه‌رو شد که از آن حضرت علیه السلام درباره آیه ۱۷۱ سوره اسرا پرسید: «و روزی که هر گروهی را به پیشوایشان فرا می‌خوانیم» پس امام علیه السلام فرمود:

آری ای برادر اسدی امام و پیشوا بر دو گونه است: امامی که به هدایت می‌خواند و امامی که به گمراهی دعوت می‌کند یس هر کس که امام حق و هدایت را اجابت کند به بهشت رهنمون گردد و هر کس امام باطل و گمراهی را پاسخ گوید به آتش درآید.^۱

مدل و روش هر یک از امامان حق و باطل

امام علیه السلام در نامه‌اش به مردم بصره درباره مدل و الگوی امام حق می‌فرماید: من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم چرا که سنت او را کشته و بدعت را احیا کرده‌اند، اگر گفتارم را بشنوید و فرمانم برید شما را به راه راست هدایت کنم و سلام و رحمت خدا بر شما باد.^۲

و از سخنان آن حضرت علیه السلام در توصیف مسیر امام باطل و جامعه باطل سخنی است که به فرزندق در میانه راه عراق دارد که:

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

اینان مردمی هستند که در پیروی شیطان پابرجایند و خدای رحمان را پیروی نمی‌کنند و در زمین فساد را رواج داده و حدود خداوندی را باطل کرده‌اند، شراب می‌نوشند و اموال فقرا را ویژه خود ساخته‌اند و من سزاوارترم که به یاری دین خدا برخیزم و آیین او را گرامی داشته و در راه دینش جهاد کنم تا کلمه خدا برترین باشد.^۱

و سرانجام انتخاب و همانندی هر یک از این دو الگو چنین است:
مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از آن حضرت درباره معنای کلمه «ناس» در آیه ۱۲۲ بقره پرسید، و آن حضرت پرسش‌گر را نزد سیدالشهدا علیه السلام فرستاد و او از آن حضرت از معنای کلمات ناس و اشباه الناس و نسناس پرسید، پس آن حضرت فرمود:

ناس: یعنی ما اهل بیت که خداوند مردم را به پیروی از ما حتی در جزئیات اعمال حج توصیه نموده است.

اشباه الناس: یعنی شیعیان و دوستان ما، به دلیل آیه ۳۶ ابراهیم که می‌فرماید: هر کس از من پیروی نماید از من است.

نسناس: یعنی همین توده گمراه و مردم بی‌خبر از ما که خداوند درباره آنها می‌فرماید:

آنان نیستند مگر همانند حیوانات و بلکه گمراه‌تر از آنان هستند.^۲

البته از نگاه و منظر سیدالشهدا علیه السلام انس و ارتباط با اهل بیت خیرات و برکات فراوانی دارد که نمونه آن چنین است:

از سخنان سیدالشهدا علیه السلام است که می‌فرماید: هر کس به سراغ آید، یکی از این چهار مورد بهره او گردد:

یا نشانه‌ای استوار از توحید و معرفت دینی به او رسد؛

یا حکم و قانونی درست و عادلانه را بشنود و ببیند؛

یا برادری‌ای پرسود و منفعت بهره او گردد؛

و یا حداقل (ثواب) همنشینی با علم و دانشمندان بهره او گردد.^۳

۱. تذکره الخواص، ص ۲۱۷.

۲. فرقان، آیه ۴۴؛ کافی، ج ۸، ص ۲۴۴.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲.

یک موقعیت سه انتخاب

پیامبر ﷺ با توصیه و سفارش به تقلین رحلت می‌نماید ولی:
نیم قرن پس از رحلت پیامبر ﷺ و پس از گذشت یک نسل از جامعه اسلامی؛ نظام خلافت و امویان تلاش می‌کند، بعد از غصب خلافت این حس نیاز به اهل بیت پیامبر ﷺ را تبدیل به اطاعتی کورکورانه از خلفای فاسد بنماید. در کشاکش تبلیغات فکری و فرهنگی نظام خلافت و امویان در طرد مسلمانان و به ویژه نسل‌های دوم و سوم جامعه از اهل بیت وضعیت اجتماعی مردم نسبت به احساس نیاز یا عدم نیاز به انسان کاملی چون سیدالشهدا علیه السلام در لایه‌های طبقات گوناگون اجتماعی چنان آشفته و پراکنده می‌شود که نه تنها دیگر جایی برای اهل بیت در حجاز و شام نمی‌ماند، بلکه حتی در عراق هم تلاش‌ها برای قطع رابطه شیعیان عراق از دیدارها با امام علیه السلام در ضمن سفر حج است تا در کنار ایجاد برنامه‌های تبلیغی و فرهنگی انحرافی در عراق باعث دوری و احساس بی‌نیازی هر چه بیشتر توده‌های جامعه از امام علیه السلام می‌گردد.
موقعیت مورد نظر: حس نیاز یا بی‌نیازی نسبت به امام معصوم (انسان کامل) و بازتاب‌های اجتماعی آن:

الف وضعیت سفید: جون (حوی) غلام ابوذر:

او غلامی گمنام بود که توسط ابوذر خریداری شد؛ مدتی در خانه ابوذر بود تا اینکه رخدادهای تبعید و رحلت ابوذر پیش آمد رخدادی که زمینه ساز آزاد شدن او توسط ابوذر بود.

ولی او که در خانه ابوذر با کیستی و چیستی خود تاره آشنا شده بود و تنها پاسخ درست را نزد اهل بیت علیهم السلام می‌دید پس از رحلت ابوذر به خانه اهل بیت آمد و چنان اصرار کرد تا ماندگار شد و پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام، ده سال خدمت‌گزار سیدالشهدا شد و سرانجام همراه ایشان به کربلا آمد و به هنگام رزم عاشورا در برابر اصرارهای امام بر رفتن او؛ عاشورا یا شهادت در رکاب امام را نقطه هویت و رمز جاودانگی خود اعلام کرد.^۱

نمونه دیگر: در زمانی که والی مدینه در زمان معاویه مانع دیدار مردم عراق در ضمن سفر حج با امام در مدینه می‌شد و یا اغلب مردم به طمع هدایای معاویه راهی شام

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶.

می‌شدند جمعی از شیعیان کوفی به دیدار امام در مدینه رفتند و گفتند: ما به خاطر دینمان نزد شما آمده ایم. امام لحظه‌ای سر به زیر افکند و آن‌گاه فرمود: هر کس ما را دوست بردارد... فقط برای خدا و رسولش در روز قیامت همراه ما خواهد بود...^۱

ب موقعیت خاکستری: بی‌تفاوتی و یا سرگردانی نسبت به انتخاب الگوی معصوم: احساس بی‌نیازی مراتبی دارد که در مرتبه خاکستری و اولیه آن سرگردانی و حیرت در انتخاب است که به همراه بی‌تفاوتی و بی‌توجهی به مسئله الگو و پیشوا است؛ در این وضعیت فرد یا جامعه نه پیشوای حق و نه پیشوای باطل را انتخاب نکرده و در یک برزخ سرگردان زندگی می‌کنند، این وضعیت دامن‌گیر شهر مدینه و حتی مکه برای سال‌های سال بوده است.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

در دور شهر مکه و مدینه برای ما اهل بیت حتی بیست نفر دوستدار یافت نمی‌شود.

در این شهر عمرو بن حنظله پسر حنظله غسیل الملائکه از نسل دوم انصار و صحابه است و ده پسر دارد که آنها نسل‌های سوم جامعه اسلامی هستند. اینها از لحاظ فکری و دینی نه متمایل به اهل بیت علیهم السلام هستند و نه متمایل به حکومت امویان. و در سال دوم حکومت یزید پس از حادثه عاشورا و البته بدون طرح و برنامه مشخص به قیام علیه یزید می‌پردازند البته وضعیت قیام آنها به گونه‌ای است که به هنگام قیام نه آنها به اهل بیت علیهم السلام و امام سجاد علیه السلام توجهی دارند و نه امام سجاد علیه السلام به آنها؛ و حتی امام سجاد علیه السلام موقع قیام آنها از شهر مدینه خارج می‌گردد تا از آسیب‌های آن به دور باشد.

در این سال‌ها آقازاده‌های انصار هم ساکن مدینه هستند ولی در برزخ خاصی سرگرم زندگی ظاهری و متوسط خویش هستند. و احادیث نبوی و حضور اهل بیت در مدینه معنا و جای خاصی نزد آنها ندارد.

وضعیت و موقعیت سیاه: ایجاد الگوهای بدلی در برابر امام معصوم:

در جامعه روی‌گردان از اهل بیت و تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی زود الگوها و جریان‌های سیاسی و فکری‌ای ایجاد می‌گردد تا مردم به آنها مشغول شده و از اهل بیت علیهم السلام روی‌گردان شود؛ در این میان چه بسیارند آنها که عالمانه و آگاهانه در برابر اهل بیت علیهم السلام می‌ایستند و به نفی آنها می‌پردازند.

۱. اعلام الدین، ص ۴۶، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۷.

روزی ابن عباس در مسجد الحرام مشغول تدریس برای شاگردانش بود، و سیدالشهدا علیه السلام هم در گوشه‌ای نشسته و تک و تنها مشغول عبادت بود؛ پس در این حال نافع بن ارزق (از خوارج عراق) وارد مسجد شد و جمع کلاس ابن عباس را که دید به آن سو رفت و کمی گوش کرد پس برخاست و گفت: ای ابن عباس به مردم درباره مورچه و شپش فتوا می‌دهی؟ برای من از خدایی که می‌پرستی و اوصاف او بگو! ابن عباس از سخنان او به فکر فرو رفت.

سیدالشهدا علیه السلام که سخنان آنها را شنیده بود رو به نافع کرد و فرمود: ابن ارزق نزد من بیا تا پاسخت بگویم؛ نافع گفت: من از تو سؤال نکرده‌ام!

ابن عباس گفت: ای ابن ارزق این حسین بن علی علیه السلام و از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است! نافع که اصرار ابن عباس را دید به ناچار رو سوی امام کرد و به ناچار گوش به سخنان امام سپرد و پس از آن با این سخن به امام که: شما قومی و مردمی ستیزه‌گر هستید؛ از آن جمع دور شد.^۱

نمونه‌های دیگر:

شقیق از علمای تابعین کوفه چند سال ساکن مدینه بود و در این مدت جز شاگردی عایشه نکرد.^۲

نتیجه و جمع‌بندی

وجود استعدادهای گوناگون در انسان و ابعاد و روابط متنوع و پیچیده او اثباتگر اضطراب انسان به الگو و انسان کامل می‌باشند و پس از درک ضرورت حجت باید نوبت به احساس حضور حجت برسد، یعنی اینکه بفهمیم و بدانیم در کنار این نیاز من حجت هم وجود دارد و من می‌توانم به او دسترسی داشته باشم، وگرنه اگر این احساس نیاز یا احساس حضور در انسان شکل نگیرد موجبات غربت و شهادت یا غربت و غیبت امام معصوم را فراهم می‌نماید و تا این عطش ایجاد گردد و تبدیل به دردی مشترک نشود نباید توقع ظهور و مدینه فاضله را داشت.

۲. از آگاهی تا ایمان

در مصاف حق و باطل با وجود فطرت باطنی و حجت‌های بیرونی کمتر پیش می‌آید برای انسانی که در جامعه دینی زندگی کند؛ حق را نشناسد و یا در تشخیص آن دچار

۱. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۱۵۷.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۸۲.

مشکل شود. به ویژه که اگر آن حق شخص یا رویداد مهمی باشد که می‌بایست از قبل برای آن زمینه‌سازی صورت می‌گرفت.

در این صورت وجود انبوه گزاره‌ها و نشانه‌های پیش‌گویی آسمانی و غیبی که هر کدام یا علم آور است و یا یاد آور علم نهفته در سینه‌هاست، با هدف تحقیق ایمان و پیروی از حق صورت می‌گیرد ولی چه بسیارند انسان‌هایی که به فرموده قرآن حق را چونان فرزند خود می‌شناسند ولی با این وجود از آن روی گردانند و یا به مصاف آن می‌روند.

در طول تاریخ اولیای حق با وجود انبوه پیش‌گویی‌های آسمانی درباره اصل حوادث مهم تاریخ اولیای حق که شامل ابعاد گوناگون می‌شود همانند: شخصیت‌های حق و باطل مکان و حتی بعضاً زمان آن، به ظاهر می‌بایست پیروان حق بسیار می‌بودند و می‌باشند ولی واقعیت گویای حقایق دیگر است، این تناقض علم و باور خود موقعیتی مهم و تکرار شونده در زندگی تمام ما انسان‌هاست که با جلوه کامل آن در عاشورا آشنا می‌گردیم:

در محضر سخن و سیره امام

الف: از نکته‌های بارز در حادثه عاشورا وجود انبوه روایات نبوی و علوی در معرفی سید الشهداء علیه السلام به جامعه آن روز تا کنون می‌باشد تا بعدها کسی ادعای جهالت نسبت به شخصیت و مقام امام نداشته باشد.

ب: همچنین انبوه روایات نبوی و علوی در مورد پیش‌گویی رخداد عاشورا می‌باشد که شاما این ابعاد حادثه است: اصل رخداد، رهبر حق در آن حادثه، رهبران باطل مستقیم و غیر مستقیم، مکان حادثه، پیامدهای یاری یا ترک یآوری حق، زمان تقریبی و ...

ج: خطبه‌ها و سخنان سیدالشهدا علیه السلام در طول قیام خود جهت یادآوری با رویکرد تحقق ایمان در افراد و جامعه درباره این روایات است:

امام حسین علیه السلام در طول مسیر قیام از مدینه تا کربلا هرگاه با شخص یا گروهی روبه‌رو می‌شد یکی از محورهای مورد مانورش معرفی خود بود؛ به گونه‌ای که در نقطه اوج آن در روز عاشورا اهتمام بسیار در بازشناسی شخصیت و مقام خود حتی از منظر شخصیت نسبی دارد؛ به گونه‌ای که گاه پژوهشگر امروزی در این نوع رفتار امام به حیرت می‌افتد که این همه مانور بر روی شخصیت نسبی و خانوادگی، آن هم برای کوفیان برای چیست؟

و چرا به جای اینکه برای آنها از معارف استدلالی یا تحلیل‌های سیاسی بگوید از حسب نسب خود و پدر و مادر و عمو و جد خود می‌گوید، اما در مقابل گویا اتاق فرماندهی لشکر کوفه هم از همین قدرت مانور امام علیه السلام و استمرار آن وحشت دارد. و از سویی دیگر اگر گهگاه اندک تحول ایمانی در برخی افراد هم رخ می‌دهد، نمی‌باشد مگر به واسطه همین جهت نسبی امام حسین علیه السلام. پس این منظر باید چیزی فراتر از یک معرفی فامیلی یا خانوادگی باشد و در این حسب و نسب باید تمام هویت امام علیه السلام نهفته باشد که از یک سو عامل تفکربرانگیزی و تحول ایمان است و از سویی دیگر باعث وحشت دشمن می‌گردد. به عنوان نمونه طلوعه اولین خطبه امام علیه السلام در صبح عاشورا چنین است:

و اما بعد: پس نسب من را بررسی کنید و ببینید من کیستم سپس به خود باز آید و خویشان را نکوهش کنید، بنگرید آیا شما را رواست که مرا بکشید و حرمت مرا هتک کنید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شما و فرزند وصی و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شما و فرزند اول مؤمن به خدا و اول تصدیق کننده به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند آورده، نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدرم و جعفر طیار ذو الجناحین عموی من نیست؟ آیا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم نیست آن که پیامبر در باره او و من فرمود: آن دو سرور جوانان بهشت هستند؟^۱

- خطبه امام علیه السلام در منی یک سال قبل از مرگ معاویه است که درباره آن گفته‌اند: حضرت ضمن آن هیچ آیه قرآنی را که در شان اهل بیت نازل شده یود را نگذاشت مگر اینکه آن را بر جمع صحابه و تابعین حاضر در مجلس خواند و از آنها بر هر یک از روایات شهادت و گواه می‌گرفت و آنها می‌گفتند: آری به خدا سوگند که این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم و شهادت می‌دهیم. و تابعین می‌گفتند به خدا سوگند این سخنان را از کسانی از حساب که آنها را به امانت و راستی می‌شناسیم: شنیدیم.^۲

یک موقعیت و سه انتخاب

رابطه علم و ایمان و یا علم و کفر رادر صحنه عاشورا به راحتی می‌توان دید و تحلیل کرد، به راستی چرا علم و آگاهی گاه به تحول ایمان و باور منجر می‌شود و گاه بی‌خاصیت می‌ماند؟ آیا مشکل در نوع و درجه علم است و یا اینکه برای ایمان شرائطی

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲. الغدير، ج ۱، ص ۱۹۸.

دیگر لازم است؟ این پارادوکسی است که در زندگی همه ما وجود دارد بسیاری از ما نسبت به راه صحیح یا ضلالت راه باطل علم داریم ولی با این وجود انتخاب‌هایمان یا سست یا غلط است. در عاشورا بر اساس پیش‌گویی‌های نبوی و علوی و حتی برنامه‌ای که حضرت علی علیه السلام موقع رفتن به صفین در کربلا داشت تمام حجت‌ها در باره معرفی و پیش‌گویی حادثه کربلا: معرفی شخصیت‌های بارز حق و باطل در آن، معرفی تفصیلی مکان آن حتی معرفی اجمالی زمان آن صورت گرفته بود تا مسلمانان به هنگام مواجهه با آن هیچ عذر و بهانه‌ای نداشته باشند.

البته معاویه در طول بیست سال حکومت خود سعی در منع و نابودی این معارف نمود ولی با این وجود هنوز رگه‌های بسیاری از این روایات و پیش‌گویی‌ها حتی در دست افراد خاکستری و سیاه هم وجود داشت که می‌توانست منجر به تحول ایمانی آنها شود ولی لجاجت و عناد آنها در برابر علم و شناخت شان رویدادها را به سمت دیگری برد.

موقعیت: مواجهه با علم و بحرانی قاطع و نوع ایمان یا تردیدهای پس از آن
وضعیت و انتخاب سفید: از شناخت تا باوری عمیق:

زهیر بن قین

به او نسبت داده شده که از گروه عثمانیه شهر کوفه بود که به بهانه سفر حج و در واقع برای گریز از رویدادهای ناخواسته آئنده کوفه از شهر دور شده بود؛ در رویدادهای ناخواسته با امام و کاروان او هم مسیر می‌گردد و دوباره تلاش می‌کند به هر نحو شده از کاروان امام فاصله گرفته و به سرعت دور شود. ولی به جهت یک اطراق اضطراری در منزل زرود با اینکه با دعوت امام برای دیدار روبه رو شد ولی آن را نپذیرفت، اما شماتت و اصرار همسرش او را ناچار به پذیرش دیدار امام کرد.

پس از دیدار که تحولی عمیق و ژرف او رافرا گرفته بود از او پرسیدند: این تحول سرچشمه در کجا دارد؟ او گفت: سال‌ها پیش در ماجرای نبرد و فتح شهر بلنجر در آذربایجان چون فتح نصیب ما شد سلمان فارسی که همراه ما بود، به ماگفت: شادی حقیقی شما در این فتح نباید باشد، شادی و فتح برای آن کسی است که در کربلا حسین بن علی علیه السلام را یاری نماید؛ یادآوری این سخن سلمان مرا به دیدار حسین علیه السلام و پذیرش سخن او ترغیب کرد.^۱

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۷۳.

دیگر موارد:

– قصه تحول ایمان حر هم به گونه‌ای ناشی از علم و آگاهی تدریجی اونسبت به امام علیه السلام است که به واسطه انس چند روزه او و مشاهده امام علیه السلام از نزدیک است؛ و علمی که حر سعی در کتمان یا مقابله با آن ندارد و می‌گزارد تا تدریجاً در درونش تبدیل به حیرت و تردید و آن‌گاه باورری عمیق و اراده‌ای قطعی شود.

موقعیت و انتخاب خاکستری: علمی بی‌فایده:

به هنگام حرکت امیر المؤمنین علیه السلام از کوفه به سوی صفین جهت رویایی و مصاف با معاویه، مسیر امام به سوی شمال عراق و در مرز عراق و شامات از کربلا می‌گذشت؛ امام به همراه لشکری که از ۶۰ تا ۹۰ هزار نفر گفته شده و اکثراً کوفی بودند چون به کربلا می‌رسد در محل قتلگاه از اسب پایین آمده و در پیش روی تمام لشکریان ضمن حزن و گریه و ماتم از آینده می‌گوید و همگان را هشدار می‌دهد، این برنامه برای کوفیانی که غالباً اعتقاد قلبی به امام ندارند به جای آنکه زمینه ایجاد پرسش و جست‌وجو و علم و ایمان باشد باعث شک و تردید و بعضاً هجو و تمسخر می‌گردد.

هرثمه: هرثمه بن اعین از حاضران در لشکر صفین و شاهدان سوگواری امیر المؤمنین علیه السلام در کربلا بود ولی او که از شیعیان شهر نبود و اعتقاد قلبی به امام نداشت، لذا به این رویداد به دیده شک و تردید نگریست و با وجود آنکه نبرد صفین یک سال طول کشید ولی او در بازگشت از صفین، مهم‌ترین خاطره‌ای را که برای همسر شیعی خود به قصه هجو امامش ذکر می‌کند همان حادثه رویداد کربلاست. ولی همسرش از مقام امام خود دفاع می‌کند. سال‌ها می‌گذرد تا زمان قیام سیدالشهدا علیه السلام فرا می‌رسد و او که همه چیز را فراموش کرده همراه گروه چهارهزار نفری اعزامی با عمر سعد، روز چهارم محرم وارد کربلا می‌شود و یک روز که می‌گذرد و می‌فهمد آنجا کربلاست و در برابر آنها حسین علیه السلام است. دچار شک و تردیدی عجیب و فراوان شده که دائم خوره جان او شده و سرانجام او را از لشکر کوفه و راهی لشکر گاه امام می‌کند و پس از دیدار با امام به یاد آوری آن رخداد تاریخی می‌پردازد؟! امام از او می‌پرسد: اکنون قصد داری چه کنی؟ او می‌گوید؛ دیگر با کوفیان نخواهم بود ولی طاقتم ماندن با شما را هم ندارم؟! امام می‌فرماید: پس چنان از اینجا دور شو که فریاد یاری‌خواهی ما را نشنوی! و او به سرعت پا به فرار می‌نهد.^۱

۱. وقعه صفین، ص ۱۴۰.

از دیگر موارد

شیبان بن مخرم هم از حاضران لشکر کوفه به همراه امیر المؤمنین علیه السلام بود که چون رخداد را می‌بیند و نسبت به سخن امام شک می‌کند همان وقت می‌گردد و استخوان خر مرده‌ای را می‌یابد و محل قتلگاه را علامت می‌نهد، سال‌ها می‌گذرد و چون حادثه کربلا در شرف رخداد است او به آنجا آمده و به انتظار می‌نشیند تا ماجرا تمام شود و آن‌گاه پس از رفتن لشکر کوفه می‌آید و به جست‌وجوی علامت خود می‌پردازد و پس از یافتن آن می‌بیند دقیقاً قتلگاه امام در همان جای گریستن امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و تازه آن وقت سخن بیست سال قبل امام علی علیه السلام را باور می‌کند!^۱

موقعیت و انتخاب سپاه: دانش آزار دهنده که سرانجام زیر پا گذاشته می‌شود:

لشکر عمر سعد چون به کربلا می‌رسد و به سپاه حر می‌پیوندد و اطراق می‌کند، عمر سعد به تلاش می‌افتد تا قاصدی نزد امام بفرستد و پاسخی شفاف از امام دریافت کند. پس خواص لشکر خود را جمع کرده تا یکی از آنها را نزد امام بفرستد، اولین نفر «عززه بن قیس» است، ولی او چون از نامه‌نگاران به امام است از دیدار امام سرباز می‌زند، چند نفر دیگر هم قبول نمی‌کنند تا اینکه «کثیر بن عبدالله شعبی» انتخاب می‌شود ولی او هم به واسطه تندى و بی‌ادبى اش در آستانه خیمه گاه امام توسط یاران حضرت برگردانده می‌شود. پس عمر سعد قره بن قیس را انتخاب می‌کند و او به سوی کاروان امام راه می‌افتد و چون در کنار خیمه گاه امام در انتظار اجازه ورود می‌ایستد حبیب بن مظاهر او را می‌بیند و می‌شناسد، به او می‌گوید قره من تو را آدمی خوش فکر و سالم می‌شناختم و گمان نمی‌کردم در مثل چنین جایی تو را ببینم. ولی قره به او پاسخ نمی‌دهد و به دیدار امام می‌رود و پس از دریافت جواب حضرت، قصد بازگشت دارد، حبیب دوباره با تعجب می‌گوید قره نزد این قوم ستمگر باز می‌گردی و این مرد (امام) را یاری نمی‌کنی؟ قره می‌گوید من اکنون قاصد هستم و باید خبر را برسانم، و پس از آن شاید با خود بیندیشم؟! ولی می‌رود و تا آخر با عمر سعد می‌ماند.^۲

دیگر موارد: روزی عمر سعد با امام قبل از حادثه عاشورا رودرو شد، پس عمر سعد به امام گفت: سفیهان شهر گمان می‌کنند و می‌گویند که من قاتل تو هستم؟! و امام پاسخ داد که: آنها سفیه نیستند بلکه دانشمندان شهر هستند.^۳

۱. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۰.

۳. تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۷۴؛ ارشاد، ص ۲۸۲.

نتیجه و جمع بندی: در روایات پیش‌گویی نبوی و علوی و اهل‌بیتی برای هیچ حادثه‌ای به اندازه عاشورا و آخر الزمان و مهدویت روایات وجود ندارد، روایاتی که مهم‌ترین کارکرد آنها در آگاهی بخشی و ایجاد زمینه سازی اجتماعی نسبت به رویدادهای پیش رو است با این نگاه بین آخرالزمان و جامعه اموی زده معاویه و بین ظهور قیام سیدالشهدا شباهت‌های فراوان است با شد که با درس‌گیری از روایات هشدارهای آخرالزمانی و الگوگیری از دانش مفید یاران امام، به سوی زمینه‌سازی و آماده‌سازی ظهور گام بردارد.

۳. انتظار و سطح درک و توقع مردم از امام:

آدمی پس از درک ضرورت انتخاب الگو برای زندگی خود، و شناخت انتخاب انسان کامل و شناخت انسان کامل؛ حالت انتظار و توقع در وجودش شکل می‌گیرد چراکه وقتی نقص خودت و کمال الگو را درک کنی آن‌گاه است که حرکت و ضرورت حرکت معنا پیدا می‌کند و این یعنی پیدایش انتظار برای حرکت و فعالیت.

البته این انتظار دو حالت می‌تواند داشته باشد: انتظار صحیح آن است که در من شکل گیرد؛ یعنی من وقتی نقص خود و کمال الگو را یافتم از خود متوقع باشم که تلاش و فعالیت بنمایم و چرا که فرض آن است که او کامل است پس باید ببینم انتظار یا انتظارهای او از من چیست؟ ولی متأسفانه غالباً این رابطه معکوس شکل می‌گیرد و این انتظار در درون من بدون هیچ حالت توقع و تلاش شکل می‌گیرد و من خود را مهم تصور کرده و انتظار یا انتظارهای من از انسان کامل و تعالیم او شکل می‌گیرد و لازمه این انتظار دانی از عالی به واسطه نقص و رشد نایافتگی من ایجاد انتظارهایی است در حد و معنای اینکه امام باید حلال مشاغل من باشد و یا این که به فرمان من باشد و یا اینکه امام تهدیدی برای منافع من نباشد بلکه برای رشد و تکثیر منافع من تلاش کند.

این موقعیت و موضوع یکی از فرازهایی حساس و از نقاط سیاه و تاریک رخداد کربلاست که به تحلیل آن می‌نشینیم:

در محضر سخن و سیره امام

الف: امام علیه السلام با آغاز حرکت تاریخی خود از مدینه و به ویژه به هنگام اقامت چند ماهه در مکه تلاش ویژه‌ای دارد تا سطح توقع و انتظار جامعه اسلامی را از حاکمیت بالاتر برده و آنها را به حرکت وا دارد که نمونه آن در اقدام امام علیه السلام به نامه‌نگاری به اشراف و بزرگان بصره خود نشان می‌دهد. فرازی از این نامه چنین است.

... شمارا به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم چرا که سنت او را نابود کرده و بدعت را احیا کرده‌اند اگر گفتارم را بشنوید و فرمانم برید، شمارا به راه راست هدایت کنم...^۱

دیگر موارد: فراز پایانی خطبه امام علیه السلام در منی یک‌سال قبل مرگ معاویه: بارالها تو می‌دانی که آنچه از ما سر زد (ومی‌رند) برای رقابت فرمانروایی و نیز دسترسی به مال بی‌ارزش دنیا نبود، بلکه از آن روست که نشانه‌های آیین تو را بنمایانیم و سامان بخشی را در سرزمین‌های آشکارا سازیم تا بندگان ستم‌دیده تو آسوده گردند و به فرائض و سنن و احکام تو عمل کنند...^۲

مورد دیگر: اولین نامه امام علیه السلام پاسخ به نامه‌های کوفیان است که ضمن اعزام حضرت مسلم به کوفه می‌فرستد و نگاه کوفیان را به مسئله امامت و قیام سیدالشهدا علیه السلام این‌گونه اصلاح می‌نماید که: اما بعد هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند از مطالب آن آگاهی یافتم سخن بیشتر شما این بود که ما امام نداریم پس به سوی ما بیا چرا که امید است خدای متعال به واسطه تو ما را به هدایت و حق رهنمون گردد.^۳

ب: از نکات شایسته توجه در قیام سیدالشهدا علیه السلام: به میان کشیده شدن پای نامه‌های کوفیان توسط امام در دیدارها و ملاقات‌هایش است و اصولاً اینکه امام علیه السلام این همه نامه را به همراه خود تا کربلا می‌آورد تا از آنها محافظت می‌کند و پس از پایان حادثه عاشورا معلوم نمی‌شود که برسر این نامه‌ها چه آمده است. یکی از نقاط شایسته توجه و تحلیل در حادثه عاشورا است، چرا که امام سوای علم غیب خود با تحلیلی سیاسی و اجتماعی ساده می‌تواند آگاه به بی‌اعتمادی به کوفیان شود، ولی با این وجود نامه‌ها را همواره با خود دارد، و این نمی‌باشد مگر از منظر انتظار و توقع امام علیه السلام از مردم و نقش آن در تصمیم‌گیری‌های امام، اگر چه بی‌پایه بودن عمده آنها را بداند.

به عنوان نمونه امام علیه السلام در طول راه مکه به کربلا به پاسخ به مردی اسدی، در برابر حجر و در برابر عمر سعد نامه‌ها را رومی‌کند؛ مثلاً در مواجهه با حر و یارانش چنین می‌فرماید:

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

۲. تحف العقول، ص ۱۶۸.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۸.

هان ای مردم من به سوی شما نیامدم مگر پس از اینکه نامه های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند که به سوی ما بیا که ما امامی نداریم... اکنون اگر بر پیمان خود هستید من آمده ام... واگر این کار را نمی کنید و از آمدنم ناخرسند هستید، من نیز از شما روی گردانم و به همان جا که آمده ام می روم.^۱

یک موقعیت سه انتخاب

حکومت امویان (معاویه) وضعیت مطلوب و ایده آل برای جامعه اسلامی نبود و هم امام علیه السلام و هم جامعه کوفه سالها در انتظار فرصتی برای تحول و اصلاح گری بودند، به عنوان نمونه پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام، کوفیان با ارسال نامه ای نزد امام حسین علیه السلام ایشان را دعوت به قیام کردند ولی امام این حادثه را به پس از مرگ معاویه حواله می دهد.^۲

با مرگ معاویه حرکت و قیام حسینی آغاز می گردد و انتظار امام علیه السلام از جامعه اسلامی به ویژه کوفیان به فعلیت می رسد، از آن سو هم در کوفه پس از آغاز قیام امام موجهی از انتظار و دعوت شکل می گیرد و به فاصله کوتاهی جو حاکم بر شهر کوفه به جو انقلابی و دعوت گری تبدیل می شود و شعاع این موج هر روز وسیع تر می گردد به گونه ای که در نیمه ماه رمضان به فاصله تنها ۵ روز ۱۲ هزار نامه به امام علیه السلام می رسد.

ولی آیا پشت سر این همه نامه واقعیتهای نهفته است یا نه؟

آیا دعوتها به همراه شکل گیری مرتبه و توقع انتظارهای امام علیه السلام از آنها هست یا نه؟

آیا این دعوتها ناشی از انتظار آنها از امام است یا بلعکس؟

و آیا عمر این انتظارها تا چه اندازه است؟

بدین گونه است که یک موقعیت و سه انتخاب تاریخی و حساسی شکل می گیرد که

وضعیت سه گانه آن چنین است:

موقعیت: ادعا و ایجاد حالت انتظار و ابعاد و مراتب ذهنی آن

وضعیت سفید: انتظار مثبت و پویا:

قیس بن مسهر:

او از شیعیان بر جسته شهر هما نند حبیب بن مظاهر صرفا با جمع آوری شیعیان شهر

پایه گذار جلسات بحث درباره حرکت امام و ایجاد نهضت محدود نامه نگاری به

۱. ارشاد، ص ۲۲۴.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۱.

سیدالشهدا علیه السلام برای دعوت ایشان به کوفه بود عشق انتظار که در او به تلاش و فعالیت فراوان منجر شده بود باعث شد که خودش از اولین پیک و قاصدان شیعیان کوفی به نزد باشد و دعوت امام علیه السلام مسافت ۱۴۰۰ کیلو متری کوفه تا مکه را در بیابان‌ها بپیماید او چون به مکه رسید عاشقانه در محضر امام علیه السلام ماند ولی چندروز بعد به فرمودهٔ امام همراه مسلم بن عقیل علیه السلام راهی کوفه می‌شود و در بیعت‌گیری از کوفیان برای مسلم نهایت تلاش خود را انجام می‌دهد و چون این مهم به انجام می‌رسد قاصد نامه حضرت مسلم علیه السلام از کوفه به نزد امام در مکه می‌شود و چون به مکه می‌آید عشق او به حضرت ماندگاری اش نزد امام علیه السلام می‌شود تا همراه کاروان امام علیه السلام راهی مسیر عراق شد. و چون دربین راه امام علیه السلام نامه‌ای برای کوفه می‌نویسد او که راه بلد کوفه است عاشقانه دستور امام برای بردن نامه به کوفه را با تمام خطراتش می‌پذیرد ولی در میان راه دست‌گیر شده و در کوفه با شجاعت و فریب دادن دشمن ضمن آنکه پیام امام را بر فراز منبر کوفه قرائت می‌کند به شهادت می‌رسد.

وضعیت خاکستری انتظار خنثی

سلیمان بن سرد خزاعی: رئیس قبیلهٔ خزاعه در کوفه و مدعی تشیع است. سستی او از حضور در نبرد جمل و یا تندروی و شماتت او به امام مجتبی علیه السلام پس از رخداد صلح با معاویه را در پروندهٔ خود دارد. پس از شروع قیام حضرت او در کوفه موج‌نامه‌نگاری را به کمک شیعیان شروع و شیوع می‌دهد موجی که او ایجاد می‌کند چنان توسعه می‌یابد که غیر شیعیان شهر هم مانند برخی اشراف مصلحت‌اندیش شروع به نامه‌نگاری می‌کنند نهایت تلاش او ایجاد نامه‌نگاری است، ولی پس از آمدن حضرت مسلم علیه السلام به عنوان نماینده امام و رخدادهای پس از آن دیگر نامی و اثری از او نیست و با خطرناک شدن اوضاع کوفه تنها خود بلکه قبیله‌اش را هم به کنج انزوای کشاند خود او که بعدها رئیس و رهبر نهضت توأبین شد در موقع شروع نهضت چنین سخن گفت:

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به سوی عراق حرکت کرد پیاپی نامه. او یاری خواهی‌هایش به ما می‌رسید ولی ما از ترس دست دادن دنیای خود به کنج خانه‌هایمان پناه برده بودیم و او را یاری ننمودیم.^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۸.

وضعیت سیاه: انتظار منفی و در جهت حفظ منافع و مصالح دنیوی:

هنگامی که در کوفه در اواخر ماه شعبان سال ۶۰ هـ ق — در ضعف حکومت والی اموی شهر، نهضت نامه‌نگاری شیعیان به اوج می‌رسد و شایعه آمدن قریب الوقوع سیدالشهدا به شهر مطرح است تدریجا گروه‌هایی از غیر شیعیان هم به خاطر تبلیغات یا احساس خطر از آینده به موج نامه‌نگاری می‌پیوندند تا اگر فردا امام آمد و بر شهر مسلط شد آنها هم از شرایط جدید عقب نیفتاده باشند. سرآمد این گروه اشراف مصلحت سنج شهر کوفه هستند آنها که سابقه همکاری ۲۰ ساله با حکومت امویان را دارند. چون موقعیت آنها را در شهر رو به ضعف دیده و گستردگی موج نامه‌نگاری را می‌بینند؛ در مجلس مشورتی به این نتیجه می‌رسند که نامه‌ای به این مضمون به امام بنویسند: (اما بعد باغ‌ها سرسبز و خرم است و میوه‌ها رسیده و چاه‌ها پر آب هستند هر گاه خواستی ما سربازان آماده تو خواهیم بود)^۱

این نامه از سوی شیبث بن ربیع، حجار بن ابجر، عمرو بن حجاج و... بود همان‌ها که تا باخبر شدند ابن زیاد وارد شهر کوفه شده است به سرعت جهت حفظ منافع خود به او پیوستند و حتی برای حفظ آن تا کربلا به مصاف امام آمدند.

نتیجه‌گیری

انتظار به معنای انتظار امام از من باید باشد یا انتظار من از امام علیه السلام است؟ اگر به معنای انتظارهای من از امام علیه السلام باشد یعنی درک و معرفت ناقص من که باعث ایجاد خود محوری و قضاوت کردن درباره امام بر اساس خواسته‌هایم می‌باشد در این حالت انتظار من یا مختص خوشی‌هاست و یا برای حفظ منافع خودم است م بر اساس آن امام عامل و مجری نیازها و خواسته‌های من است.

ولی اگر به معنای انتظار و آمادگی من نسبت به امام باشد به معنای ضرورت حرکت و فعالیت من بر حسب توانمندی‌ها و تلاش‌های من است، یعنی تا آنجا که نفس دارم و اعتبار دارم باید از جنبش و فعالیت دریغ ننمایم. و بدان‌گونه باشم که امام هست و از من توقع دارد.

و همین نقطه امتیاز شهدای کربلا از دیگران بود؛ شهدای کربلا کسانی بودند که زندگی خود را در افق انتظارهای سیدالشهدا علیه السلام از آنها شکل داده بودند ولی دیگران به

جای ایجاد انتظار راستین در درون خود، بیشتر از امام انتظار و توقع داشتند تا در مسیر اهداف و خواسته‌هایشان حرکت نمایند، چون امام در آن مسیر حرکت نکرد و یا زمانه‌ساز موافقت با اهداف آنها را نزد پس آنها از ادعای خود منصرف و روی‌گردان می‌شوند.

با این نگاه آنچه که در زیارت‌های سیدالشهدا علیه‌السلام در باره آرزوی مقام یاران سیدالشهدا علیه‌السلام می‌خوانیم در حقیقت به معنای آرزوی استمرار انتظار حقیقی‌ای است که آنها در مقام باوفاترین یاران امام زمان خود، نماد و سمبل آن بودند.

۴. دین و دنیا

آدمی وقتی که با تولد پا به دنیا می‌نهد، هر چه سن او بالاتر می‌رود احساس تعلق و وابستگی‌اش به محیطی که در آن زندگی می‌کند بیشتر می‌گردد. چرا که به موازات رشد بیشتر دارایی‌ها دنیوی‌اش بیشتر و میزان درگیری و انس‌اش با دنیا و مظاهر دنیوی بیشتر می‌شود. و همین نقطه آغاز بسیاری از بحران‌ها و انحراف‌ها در انسان می‌باشد. چرا که آدمی بر اساس محدوده زندگی خود به ارزش‌گذاری و طراحی و برنامه‌ریزی می‌پردازد.

این محدوده می‌تواند فقط بستر تاریخی و جغرافیایی زندگی زمینی باشد یعنی آنچه هست و در اختیار دارد و می‌تواند فراتر از آن باشد چرا که آدمی خلوت با خود می‌تواند ببیند که دارای امکانات، استعدادها و ظرفیت‌های وسیعی در درونش است که بسیار فراتر زندگی نهایتاً صد ساله زمینی است. وقابل قبول نیست این همه امکانات و استعدادها برای صد سال باشد و در آخرش هم با مرگ همه چیز تمام شود. پس دنیا همه چیز و محدوده زندگی آدمی نیست و بلکه اولین مرحله از حیات انسانی را حیات زمینی تشکیل می‌دهد.

ولی درک این واقعیت که دنیا مزرعه و معبر است و باید ضمن توشه برداری هر چه بهتر و بیشتر از آن گذر کرد برای بسیاری تلخ و غیر باور است. همین جاست که در تقابل درونی و باطنی حق و باطل، تردید بین دین و دنیا یا آخرت و دنیا پدیدار می‌شود یعنی در لحظه لحظه انتخاب‌هایم در لحظه لحظه برنامه‌ریزی‌هایم، معیار و ملاک باری ارزش‌گذاری و انتخاب چه باشد، محدوده دنیوی یا اخروی یا دنیوی و اخروی؟

و کارزار کربلا صحنه واقعی ترین تردیدهای انسانی در انتخاب بین دین و دنیا به عنوان محدوده و معیار و طراحی برای زندگی است.

در محضر سخن و سیره امام

* شخصی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: خانه‌ای ساخته‌ام دوست دارم شما داخل آن شوید و دعا کنید. حضرت وارد آن شد؛ نگاهی به آن انداخته و فرمود: (با توجه به خرجی که در آن شده بود): خانه آخرت خود را ویران ساخته و خانه دیگران را آباد نموده‌ای، زمینیان تو را فریفتند و آسمانیان از تو نفرت دارند.^۱

* امام در راهی به خانه‌ای گذر کرد و فرمود:

گل را برافراشته و دین را برانداخته است.^۲

* ومی فرماید: ای اهل لذت‌های ناپایدار دنیا، فریفته شدن به سایه ناپایدار، ساده لوحی است.

اولین خطبه امام علیه السلام صبح عاشورا: سپاس خداوندی را که دنیا را آفرید و آن را منزل فنا و نیستی قرار داد که پیوسته اهل خود را از حالی به حال دیگر در آورد؛ فریب خورده کسی است که فریب دنیا را خورده و بدبخت کسی است که دنیا گمراهش کند؛ پس فریب دنیا نخورید که دنیا امیدواران خود را نا امید کند و آزمندان خود را محروم می‌کند... (راستی که شیطان بر شما چیره گشته و خدای بزرگوار را از یادتان برده، پس هلاکت بر شما و آهنگ شما، حقا که اما از آن خداییم و به سوی او باز آییم، و اینان مردمی‌اند که بعد از ایمانشان، کافر شدند، پس دور باد گروه ستمکاران).

* ومی فرماید: همانا مردم بندگان دنیا هستند و دین آویزی بر زبانشان است پس تا آنجا که معیشت‌های دنیوی‌شان را پاسخ دهد دینداری نمایند و هر گاه با بد آزموده شوند دینداران اندک گردند.^۳

از سخنان امام در خطبه منی خطاب به صحابه و تابعین: شما ظالمان را بر امور دین خدا گماردید تا به شبهه کارکنند و در شهوت و خواهش‌های خود راه روند، و این همه

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۶۷.

۲. همان.

۳. تحف العقول، ص ۱۷۴.

به سبب فرار شما از مرگ و خوش بود شما به زندگی دنیوی‌ای است که سرانجام از شما جدا خواهد شد.^۱

یک موقعیت سه انتخاب

تردید و جمع بین دین و دنیا و دنیا و دنیا و آخرت به هر قیمتی، مشکل بسیاری از ماست. و این ریشه در اسارت‌های انسان‌ها به دنیا و زندگی دنیوی دارد ملی چون غیر ابدی بودن آن را می‌بیند می‌خواهد از آخرت هم به طور رویگردان نشود چون دغدغه مرگ هیچ گاه او را رها نمی‌کند پس همواره تلاش می‌کند به نوعی جمع و همزیستی دست بزند، ولی متأسفانه غالباً این جمع به حاشیه رفتن دین و آخرت منجر می‌شود و فجایع بعدی را دنبال دارد. صحنه کربلا آکنده از این دنیاگرایی‌ها و تردیدها در انتخاب دین یا دنیا در مقابل انتخاب اهداف یا معیارها و ملاک‌های زندگی است. چرا که پس از رحلت پیامبر ﷺ، بر خلاف تعالیم اسلامی، دنیاگرایی و مظاهر فریبنده آن در جامعه رواج داده شد و تلاش داده شد که همه طبقات اجتماعی به گونه‌ای اسیر و گرفتار دنیا شوند و دیگران روحیه ایمانی و معویت خواهی مخلصانه که پیامبر ﷺ درصدد ایجاد و ترویج آن نباشد دیگر وجود نداشته باشد. و همین باعث ایجاد جامعه جدید دنیا زده شد. و غالب است که بسیاری از آنها که از همراهی سیدالشهدا علیه السلام باز ماندند چه در گروه سیاه و چه در گروه خاکستری به دلیل این‌که هنوز از تعالیم اسلامی و حقایق فطری کاملاً دور نشده بودند، حدس زیادی زدند و بلکه یقین اجمالی داشتند که فردایی روشن برای آنها نخواهد بود ولی این همین اسارت زمان حال آنها را زمین‌گیر کرده بود. از منظر اسارت زمینی و تلاش برای زرنگ بازی در مقام جمع دین و دنیا و ادعای محاسبه‌گری به نظاره‌گر شخصیت‌های عاشورایی می‌شویم.

موقعیت: تعارض دین و دنیا

شخصیت سفید: ارزیابی جمع‌گرایی تا معادله نهایی معنویت خواهی:

در این بخش یاران خالص سیدالشهدا علیه السلام هستند که از همان آغاز ضمن داشتن زندگی دنیوی موفق ولی هیچ گاه به آن دل نبستند و چون ندای یاری امام علیه السلام را شنیدند به سرعت دست از زندگی شستند و راهی کربلا شدند ولی شاخص این موضوع دو نفر هستند:

۱. همان، ص ۱۶۸.

عبدالله عمیر کلبی: او جوانی تازه ازدواج کرده در کوفه بود که به همسرش هم علاقه فراوان داشت، یک آرزوی دیگر هم مثل همه جوانان کوفی به عنوان جوانان شهر نظامی اسلامی داشت و آن شرکت در جهاد اسلامی بود.

روزی از منزل بیرون می‌آید و انبوه سربازان کوفی را در نخيله (لشکرگاه حومه کوفه) می‌بیند ولی وقتی از هدف آنها می‌پرسد و می‌شنود که قصد آنها نبرد با حسین بن علی علیه السلام است؛ کمی با خود خلوت و اندیشه می‌کند و می‌بیند آرزویش در حال تحقق است ولی حق و باطل در آن چگونه است؟!

به منزل می‌رود و به همسرش می‌گوید، سرانجام حسین علیه السلام را انتخاب کرده است و باید برود و همسرش نمی‌گوید نرو، می‌گوید مرا هم با خود ببر و او عاشقانه می‌پذیرد و هر دو مخفیانه راهی کربلا می‌شوند و در رکاب امام علیه السلام تنها زوج شهید کربلا می‌گردند.^۱

مهم‌ترین شخصیت سفید: حر بن یزید ریاحی است:

او از شیعیان کوفه نیست؛ اما از فرماندهان و دلاوران کوفی است بدین جهت برای کنترل راه امام علیه السلام به رویارویی امام علیه السلام اعزام می‌شود در اولین مواجهه با امام، حسین بن علی علیه السلام را کاملاً می‌شناسد و حتی احترام ویژه‌ای به او می‌کند اما درون او آشوبی عجیب به پا می‌شود که آیا حسین علیه السلام را انتخاب کند؟ یا ماموریت دنیوی اش را به عنوان یک قهرمان به انجام برساند و از منافع آن بهره مند شود؟ در این میان تردیدها پس از محاسبه‌گری سعی می‌کند زرنگی‌ای مهم انجام دهد: جمع بین دین و دنیا: یعنی هم رعایت ادب و احترام نسبت به امام، وهم باقی ماندن در پست و مقام و انجام ماموریت خود. این بازی دو گانه را تا صبح عاشورا ادامه می‌دهد اما هنوز تردید و دو دلی او را رها نکرده است و دارد خود را فریب می‌دهد تا بتواند این جمع را به سرانجام نیکو برساند.

ولی سرانجام صبح عاشورا که نبرد قطعی می‌شود می‌بیند به خط پایان تئوری و خط مشی خود رسیده و دیگر اینجا جمع امکان‌پذیر نیست و سرانجام باید شمشیر کشید؛ و اینجاست که می‌باید انتخاب کند. و سرانجام با اعتراف به شکست طرح تجمیع‌اش، نزد امام علیه السلام می‌آید و اعترافی مهم و عجیب می‌نماید!

«من گمان نمی‌کردم که کار را به این جا بکشند و اینها واقعا به جنگ با شما بیایند!؟»

یعنی تا الان سعی من بر بازی دوگانه بود، به امید اینکه همه چیز به خوبی و خوشی تمام شود. امام علیه السلام در حقیقت من داشتم خود را فریب می‌دادم تا منافع را حفظ نمایم و اکنون فهمیدم این طرح خود فریبی‌ای بیش نبوده است پس برای توبه آمده‌ام.^۱

شخصیت خاکستری: نه دنیا نه آخرت بلکه چند روز نفس کشیدن بیشتر:

عبیدالله بن حر جعفی

او از شجاعان کوفه بود که همواره عده‌ای از جوانان گرد او بودند، چون خبر راه افتادن امام علیه السلام به سوی عراق را شنید و تلاش ابن زیاد را برای جمع آوری لشکر در کوفه با تمام قوا دید، فهمید دیر یا زود باید وارد بازی سیاست و نبرد شود و خواهی نخواهی یا این طرفی و یا آن طرفی باید شود: یک‌سو حسین علیه السلام بود و شهادت و آخرت و یک سو ابن زیاد و وسوسه‌های دنیوی. او مدتی به حساب و کتاب پرداخت و با تمام تردیدهای درونی که او را فرا گرفته بود به این نتیجه رسید که، مصاف با امام علیه السلام هیچ وقت برای او منافع دنیوی نخواهد داشت و خون حسین به زودی گریبان‌گیر عاملانش خواهد شد، پس وسوسه‌های دنیوی فریب است. اما یاری حسین علیه السلام هم به معنای شهادت است، در حالی که او علاقه مند به زنده ماندن است، در نهایت در محاسبه جمع بین دین و دنیا به این نتیجه می‌رسد که با فرار به موقع از کوفه و کناره‌گیری و بی‌تفاوتی نسبت به دو طرف حداقل منافع و زندگی و حیات خود را حفظ می‌کند.

بدین جهت به هنگام دور شدن از کوفه راه شمال غربی (بر خلاف راه حجاز) را انتخاب می‌کند تا حتی با کاروان امام علیه السلام مواجهه نشود ولی امام علیه السلام که در حال دور زدن منطقه کوفه از جنوب به سوی شمال است در آخرین منزل خود قبل از کربلا در قصر بنی مقاتل با او روبه رو می‌شود یکی از یاران را نزد او می‌فرستد تا عبیدالله به دیدارش بیاید ولی او اعتنایی نمی‌کند و امام علیه السلام خود به دیدارش آمده و او را با یاری می‌خواند، ولی او در بی‌اعتنایی کامل اسب و شمشیرش را به امام عرضه می‌کند. ولی امام علیه السلام می‌فرماید: ما برای اسب و شمشیر نیامده ایم و یاریت را می‌خواهیم، اکنون که از ما دریغ داری ما را به اموال تو نیازی نیست...^۲

۱. صفایی، وارثان عاشورا، ص ۲۷۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۹.

شخصیت سیاه: سرکه نقد به از حلوی نسیه + لگد مال کردن آخرت در امروز به امید توبه فردا:

عمر بن سعد

او پسر سعد بن ابی وقاص فاتح ایران و بنیان گذار اولین والی شهر کوفه بود. این امتیازهای آقازاده بودن باعث شده بود در جوانی جزو افراد و اشراف سرشناس کوفه بگردد که همیشه به دنبال مقامی همانند مقام پدرش باشد. بدین جهت در طول حکومت ۲۰ ساله معاویه همواره خود را همراه دیگر اشراف شهر به والی اموی کوفه نزدیک می کرد تا شاید به آرزوی دیرینه اش یعنی دست یافتن به پست و مقامی برسد، ولی در دوران معاویه هیچ گاه به او توجهی ویژه نشد.

با به خلافت رسیدن یزید و موج زمامداری جوانان فاسد (یزید / ابن زیاد / عمرو بن سعید بن عاص / ...) در بحبوحه قیام حسینی و نزدیک شدن امام به کوفه، که خلافت اموی دنبال گزینه ای مناسب در داخل کوفه بود تا او را مصاف امام بفرستد، به عنوان بهترین و تنها ترین گزینه انتخاب می گردد، چراکه:

هم فرزند بنیان گذار و اولین والی شهر کوفه بود که نام پدرش را برای اکثریت مردم شهر یدک می کشید.

مدعی ریاست قبیله قریشی بنی زهره در شهر کوفه را داشت.

جزو گروه اشراف و خواص اجتماعی شهر بود

مدت ها بود برای پست و مقام دست و پا می زد.

اگر او فرمانده لشکر می شد بسیاری از مردم شهر را می توانست به دنبال خود بکشاند.

بدین جهت در یک بازی سیاسی ابتدا حکم ماموریت و امارت منطقه ری را به او می دهند و می گذارند به مدت چند روز همراه چند هزار لشکر خود را آماده کند و آن گاه که در آستانه راه افتادن به سوی آرزوی تاریخی اش است ناگهان پیش شرط امارت ری یعنی رفتن به کربلا را به او می گویند، او یک شب کاملاً بحرانی را مهلت می گیرد، حتی مشاورانی را به مشورت می خواند و تا صبح حساب و کتاب های فراوانی می کند ولی سرانجام نمی تواند به جمع برسد و با اینکه می داند مصائب و خطرات رویارویی با امام چیست، و سوسه تاریخی امارت بر او غلبه کرده و شعری می خواند با عنوان (می گویند) یعنی اعتراف می کند که دارد سر وجدان خود را کلاه می گذارد او در آن صبح تاریخی که عازم کربلا بود چنین گفت:

می‌گویند بهشتی و جهنمی است، اگر باشد باز می‌گردیم و توبه می‌کنیم.^۱

نتیجه‌گیری

نوع نگاه به دنیا و هدف دیدن یا وسیله دیدن آن در سرنوشت آدمی بسیار مهم است.

فرار از مرگ و تلاش برای چند روز بیشتر نفس کشیدن به هر قیمتی، حتی به قیمت زیر پا گذاشتن تمام ارزش و کرامت و منزلت خود، می‌تواند انسان را تبدیل به حیوانی درنده، بلکه پست تر از آن بنماید و جالب است که در روایاتی که درباره توصیف شرایط آخر الزمان است همه این اوصاف درباره انسان‌های گمراه آخرالزمانی صدق می‌کند. و اینجاست که درس بزرگ عاشورا دعوت به محاسبه درست درباره دنیا و چگونگی جمع بین آن و بین دین و آخرت است. و اینکه در این مسیر مراقب باشی که چشم داشت گندم ری و یا چند روز نفس کشیدن بیشتر نه تنها تو را از امامت جدا نکند، بلکه تو را ناچار به تحمل هر گونه پستی و زبونی ای ننماید. و تدریجا تو را در برابر امامت قرار ندهد و تویی که قرار بود یار و یاور امام باشی به واسطه تعلقات خود حجاب ظهور نشوی و عاملی برای استمرار سیاهی آخرالزمانی نگردی.

۵. دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌ها

دنیا از نگاه دین مزرعه آخرت است و از نگاه دنیا‌گرایان خود هدف است و از منظر مدعیان هوش و زرنگی با نظریه جمع بین دنیا و آخرت، هم عرض آخرت است؛ از آنجا که دنیایی که مظاهر و جذابیت‌های فراوان دارد و از بدو تولد و به ویژه پس از بلوغ و تکلیف هر چه بر سن آدمی افزوده می‌شود با تعلقات و جذابیت‌های بیشتری روبه رو می‌گردد و با کمیت‌های دنیوی فراوانی روبه رو می‌گردد، اینجاست که نوع نگاه به دنیا، وضعیت آدمی را نسبت به کمیت جذابیت‌ها و نوع گرایش به آنها تعیین می‌کند، و در این مرحله اگر آدمی دنیا زده یا با فریبکاری مدعی نظریه جمع بگردد، کار به جایی می‌رسد که دل‌بستگی‌هایش تبدیل به وابستگی و وابستگی اسارت‌هایی را به همراه دارد که از سر و روی او می‌بارد، و گاه حتی کوچک‌ترین مظاهر دنیوی چون بتی برای او می‌گردد که دل‌کندن و جدا شدن از او برایش ممکن نیست. و اینجاست انسانی

۱. وارثان عاشورا، ص ۲۷۴.

که آزاد و رها آفریده شده بود، وقتی به خود می‌آید خود را اسیر انواع بت‌ها و دلبستگی‌ها می‌بیند که او را کاملاً زمین‌گیر کرده‌اند...؛ و بدترین مرحله وابستگی آن است که آدمی به واسطه طمع و دلبستگی‌هایش اسیر و برده مردمی همانند خود گردد و به جهت حفظ منافع خود دائم به دنبال آنها یا به دنبال راضی کردن آنها و یا چاپلوسی برای آنها باشد. که این همه ثمره‌اش بردگی، پستی و زبونی و در نهایت تن دادن به هر کار ناشایستی است.

در محضر سخن و سیره امام

الف: مواعظ امام در مورد دلبستگی‌ها:

* امام علیه السلام به شخصی فرمود:

در راه به دست آوردن روزی ستیزه‌گرانه تلاش مکن و بر قدرهمچون واگذار کننده بی‌اختیار، تکیه‌نما، زیرا در جست‌وجوی روزی برآمدن از سنت است و قناعت‌جویی از عفت است، البته عفت مانع از روزی نیست و بدان حرص زیادی روزی نمی‌آورد همانا رزق تقسیم شده است و اجل حتمی است و به کار گیرنده حرص جوینده گناه است.^۱

* شخصی به امام علیه السلام نامه نوشت که: مولایم مرا از خیر دنیا و آخرت آگاه

فرما؛ حضرت پاسخ نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد حقا که هر کس خشنودی خداوند را با خشم مردم می‌طلبد پس خداوند او را از کارهایی که در دست مردم است کفایت می‌کند و هر کس خشنودی مردم را با خشم خداوند می‌طلبد خداوند او را به مردم واگذار می‌کند والسلام.^۲

* کسی از امام علیه السلام خواست که با دو کلمه او را پند دهد؛ امام برایش نوشت:

کسی که با نافرمانی خداوند در صدد رسیدن به چیزی بر آید، آنچه را دارد زودتر از دست می‌دهد و آنچه را بیم دارد زودتر به او می‌رسد.^۳

امیر المؤمنین علیه السلام از فرزندش حسین علیه السلام پرسید:

۱. اعلام‌الدین، ص ۴۲۸؛ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۷.

۲. امالی صدوق، ص ۱۶۷.

۳. عقد‌الفرید، ج ۳، ص ۱۵۲.

بی‌نیازی چیست؟ فرمود اینکه آرزوهایت کم باشد و بع اندازه کفاف خوشنود باشی. پرسید: فقر چیست؟ فرمود: طمع داشتن و نومید شدن شدید.^۱

راه درمان

از امام حسین علیه السلام پرسیدند چگونه صبح کردی؟ فرمود صبح کردم در حالی که پروردگارم بالای سر، آتش پیش رو، مرگ به دنبال من و حساب خداوند فراگیرم می‌باشد و من در گرو اعمال خویشم، نه آنچه را دوست دارم پیدا می‌کنم و نه آنچه را نمی‌پسندم از خود می‌توانم برانم و همه کارها در اختیار دیگری است که اگر بخواهد عذابم می‌کند و اگر بخواهد از من می‌گذرد پس کدام فقیری از من فقیر تر است؟!^۲

نتیجه وابستگی و دلستگی

* مردی به نام جعید همدانی می‌گوید نزد امام علیه السلام رفتم، از من سؤال کرد: جوانان عرب (در شهر شما کوفه) چگونه‌اند؟ گفتم: اهل تیر و کمان‌بازی و مجالس بطالت، پرسید موالی چگونه‌اند؟ گفتم: خورنده ربا یا حریص بر دنیا.

فرمود: انالله و انا الیه راجعون. اینان آن دو گروهی بودند که ما می‌گفتیم خدای سبحان دین خود را با آنها یاری خواهد کرد (و سیاست‌های معاویه باعث سرگرمی‌ها و دلستگی‌ها و گمراهی‌ها آنها شده تا در نتیجه از یاری دین حق و گسترش آن باز مانند)^۳

* سیدالشهدا علیه السلام در مدت اقامت در کربلا جلسه مذاکره‌ای با عمر سعد داشت تا شاید او را به راه حق بکشاند اما عمر سعد بهانه خانه و املاک خود را در کوفه آورد که ابن زیاد آنها را مصادره یا ویران می‌کند: امام علیه السلام فرمود من بهتر از آن را از بهترین اموالم در حجاز به تو می‌دهم. ولی عمر سعد نپذیرفت.^۴

* صبح عاشورا امام علیه السلام به عمر سعد فرمود:

... هر چه خواهی مرتکب شد که تو پس از من در دنیا و آخرت شادمان نخواهی بود و گویا سرت را بر نی در کوچه‌های کوفه می‌بینیم که آماج سنگ‌پرانی بیچه‌هاست.^۵

۱. معانی الاخبار، ص ۴۰۱.

۲. امالی صدوق، ص ۴۸۷.

۳. طبقات ابن سعد، ص ۳۶.

۴. تذکره الخواص، ص ۲۲۵.

۵. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸.

* در میانه راه عراق چند نفر از یاران امام علیه السلام از کوفه به آن حضرت پیوستند؛ امام علیه السلام از کوفه از آنها پرسید: یکی از آنها گفت: اما اشراف کوفه را رشوه‌های بزرگ دادند و از زندگی زیبا سرشار ساختند و دلشان را به دست آورده‌اند و هوای آنها را ویژه خود ساختند از این رو همگی آنها دشمن تواند، اما بقیه مردم پس دل‌هایشان با تو ولی شمشیرهایشان بر علیه تو است.^۱

* امام علیه السلام در برابر لشکر حر: حقا که مردم بندگان دنیايند و دين آویزی ناچیزی بر زبانشان است که بر گردش تا آنجا حلقه می‌زنند که دنیاشان در فراخ باشد پس هر گاه با بلا آزموده شوند، دینداران اندک گردند.

یک موقعیت سه انتخاب

در حادثه کربلا یک جمله معروف در تحلیل وضعیت توده مردم کوفه بسیار بر زبان آورده شده است که:

ای حسین! مردم کوفه قلبهایشان با تو و شمشیرهایشان بر علیه توست.

این موقعیت عجیب و متناقض از منظر در نگاه کارشناسی و تحلیلی امام آن‌گاه ایجاد می‌گردد که دل‌بستگی‌های دنیوی فراوان گردد و تدریجا عمیق شده و در برابر اعتقادات آدمی قرار بگیرند؛ دل‌بستگی‌ها بی‌همانند زن، فرزند، خانه، زمین، منافع مادی و اقتصادی، منافع و اعتبار اجتماعی و...

از این منظر با چند تعلق ویژه و مهم کوفیان آشنا شویم:

وضعیت اقتصادی کوفه: مردم کوفه؛ سربازان فتوحات بودند که زندگی آنها بر اساس طراحی نظام خلافت وابسته به سهم بیت‌المال بود همانند نظام کارمندی و دولتی. البته امروزه مهم‌ترین توزیع سهم و درآمد مالی آنها هم که سالیانه بود در اول سال قمری یعنی اول محرم بود و بر اساس تهدیدها و تشویق‌های مالی این زیاد یا سر زمین‌گیر شدن اکثر کوفیان معنا پیدا کرده و معلوم می‌شود.^۲

وابستگی به زن و فرزند: این عامل در رخدادهای شهر کوفه، جدایی از حضرت مسلم و تنها گذاشتن او، بهانه جویی‌های دیدار کنندگان برای نپیوستن به امام در ضمن راه؛ کاملا به چشم می‌آید و مهم‌ترین بهانه کوفیان است.

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۱۳.

یک موقعیت: وابستگی و دلبستگی‌های دنیوی و باز تاب‌های آن
موقعیت سفید: دین و امام معصوم اولویت اول زندگی:

محمد بن بشیر

او از مردم کوفه بود که چون خبر قیام امام علیه السلام را شنید از کوفه راهی مکه شد و در آنجا عاشقانه به امام علیه السلام پیوست و همراهش به کربلا آمد؛ شب عاشورا امام علیه السلام یارانش را جمع کرد تا به آنها اتمام حجت نماید؛ ولی همه ابزار وفا داری کردند از جمله محمد بن بشیر که قسم یاد کرد که لحظه‌ای امام علیه السلام را رها نخواهد کرد. ولی چون پاسی از شب گذشت ناگهان یکی از فرزندان از کوفه رسید و خبر آورد، که فرزند دیگرش (پسر بزرگش) در ری اسیر شده است و آنها درخواست اموال برای آزادی او کرده‌اند و خانواده‌اش اصرار کرده‌اند که او از امام علیه السلام جدا شده و به کوفه بیاید و برای آزادی فرزندش چاره‌ای بیاندیشد. در این حال سخن امام علیه السلام را هم می‌شنود که می‌فرماید: محمد خدا رحمت کند من بی‌عتم را از تو برداشتم، برو و در آزادی فرزند خود بکوش. محمد کمی می‌اندیشد و آن‌گاه سربلند می‌کند و قاطعانه رو به امام علیه السلام می‌گوید: درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از شما جدا بشوم.

فرزندش متحیر مانده که چه کند ولی پدر می‌گوید من با حسین علیه السلام می‌مانم و اکنون وظیفه‌ای مهم‌تر دارم امام علیه السلام چون سخن و صلابت او را می‌بیند: تعدادی جامه برد یمانی می‌آورد و به محمد می‌دهد و می‌فرماید: اینها را به فرزندت بسپار تا آنها را برده و فدیة آزادی برادر خود کند (آنها ۵ جامه برد به قیمت هزار درهم بود)^۱
موقعیت خاکستری: بهانه‌جویی برای عقب انداختن تکالیف:

طرمح بن عدی

او از قبیله طی بود که ساکن در حومه کوفه بودند.
او به مناسبت اول محرم برای تهیه آذوقه سالیانه به کوفه رفته و پس از دریافت و تهیه آن در حال بازگشت به قبیله طی که در میان راه با امام علیه السلام روبه رو می‌شود. امام علیه السلام پس از خبرگیری از کوفه او را به یاری فرا می‌خواند. ولی می‌گوید: من از کوفه برای اهل خود آذوقه و خواربار می‌برم، به من مهلتی بده تا آنها را به خانواده‌ام برسانم و آن‌گاه نزد شما بیایم.

۱. ابن‌عساکر، ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۵۴.

امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند رحمت کند: اگر خواستی بیایی بشتاب. پس من رفتم و آذوقه را رساندم و با خانواده و اطرافیانم وداع کردم به سوی کربلا به راه افتادم ولی در میانه راه باخبر شدم که حسین علیه السلام کشته شده است پس منصرف شده و باز گشتم.^۱ (او مصداق کسی است که در تشخیص اولویت‌ها و اهم مهم‌ها چنان وارونه عمل می‌کند و با بهانه‌جویی وظایف و تکالیف خود را عقب می‌اندازد تا زمان نیاز بگذرد و برای او عذر انتقادی موضوع‌اش فراهم شود).^۲

موقعیت سیاه: وابستگی‌های دنیوی، اولویت اول و منحصر به فرد زندگی:

در کوفه معاویه پس از بیست سال، نسل جوان کوفه چنان تربیت می‌شوند که هدفی جز بطالت و دست‌یابی سریع به منافع دنیوی از هر راه و روشی ندارند: در ماجرای دست‌گیری حجر بن عدی و یارانش در کوفه که ده سال قبل از حادثه کربلا رخ می‌دهد؛ شکوه پیر مردان قبیله‌های شیعه کوفه همانند قبیله همدان این است که در خبرچینی، محاصره کردن و دست‌گیری حجر هیچ کس مانند جوانان قبیله‌های شیعه با دستگاه ابن زیاد همکاری نکرد تا از جوایز آن بهره‌مند شوند. بر اساس گزارش‌های تاریخی طوعه از زنان کوفی: در دل خود از علاقه‌مندان به اهل بیت است بدین جهت با خطر‌پذیری بالایی که انجام می‌دهد میزبانی مسلم را با افتخار می‌پذیرد، ولی پسرش تا از ماجرا با خبر می‌گردد به سرعت به طمع دست‌یابی سریع به منافع و زندگی دنیوی و جایزه دست‌گیری حضرت مسلم علیه السلام به دارالاماره می‌رود و خبرچینی می‌کند. و باعث دست‌گیری حضرت مسلم علیه السلام می‌شود. او نزدیک شدن ماه محرم و در خطر بودن مقرری سهمیه سالیانه بیت‌المال و وعده جوایز فراوان را اولویت اول زندگی قرار داده و باعث دست‌گیری حضرت مسلم علیه السلام می‌شود.

شبت بن ربیع تمیمی: دلبستگی و وابستگی او به زندگی دنیوی اش چنان بود که تمام تلاش‌ها را برای حفظ و نگهداری زندگی اشرافی‌اش می‌کرد، و جالب است که در تمام این سال‌ها نمی‌خواست رشد سیاسی یا اقتصادی داشته باشد بلکه هدفش نگهداری زندگی اشرافی‌اش بود، نهایت تلاش او ۸۱ سال زندگی‌ای بود همراه با نان به نرخ روز خوردن مداوم گذشت به گونه‌ای که در شرح حال او به اختصار چنین

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۸.

۲. وارثان عاشورا، ص ۲۷۶.

نوشته‌اند: او یک سال قبل بعثت متولد شد، در جوانی اش که مصادف با اواخر عمر پیامبر ﷺ بود.

مدتی اذان گوی سجاح (زنی که مدعی پیامبری بود و بعد با مسیلمه کذاب ازدواج کرد)، بود. با حمله مسلمانان به آن پیامبران دروغین او سریع اسلام آورد تا خود را نجات دهد و ساکن کوفه شد، و در قیام مسلمانان علیه عثمان شرکت کرد اما با روی کار آمدن امیر المؤمنین علیه السلام جزو خوارج شد و در جنگ نهروان شرکت کرد ولی قبل از جنگ از خوارج جدا شد، در دوران خلافت معاویه جزو اشراف کوفه شد و با حزب اموی کوفه همکاری می‌کرد، با ایجاد موج نامه‌نگاری به سیدالشهدا علیه السلام او نیز همراه اشراف شهر نامه‌ای به امام علیه السلام می‌نویسد ولی با آمدن ابن زیاد خانه‌نشین می‌شود ولی تهدیدها و تطمیع‌های ابن زیاد او را به قصر دارالاماره می‌کشاند و در نهایت همراه هزار سرباز راهی کربلا برای جنگ با امام علیه السلام می‌شود، بعدها مو قتا با نهضت توأبین همراه می‌شود ولی دوباره از آنها جدا شده و به مختار می‌پیوندد و با ضعیف شدن مختار به دشمنانش می‌پیوندد و در قتل مختار شرکت می‌کند. و سرانجام ۶۷ هـ ق در ۸۱ سالگی در حالی که به لشکریان مصعب بن زبیر پیوسته و با مختار می‌جنگیده کشته شد.^۱

نتیجه و جمع‌بندی

جذابیت‌های دنیوی می‌تواند بهترین وسیله برای رشد و تعالی انسانس باشد به شرطی که موجب دلبستگی‌ها و وابستگی‌ها نشود چرا که در این صورت به جای اینکه بر اساس تعالیم قرآنی همه هستی در خدمت رشد آدمی باشد، آدمی با تمام توان در خدمت محیط اطراف خود می‌شود و برای حفظ دارایی‌ها یا رشد آنها تن به هر کاری می‌دهند و ایجاد این وضعیت باعث فاصله افتادن بین مردم و امام شان می‌گردد فاصله‌ای که دیگر در جامعه نهادینه و عادی می‌شود به راحتی رخدادهای مثل شهادت یا غیبت معصوم را به دنبال خواهد آورد.

۶. تخصص و اعتبار اجتماعی

به فرموده قرآن گرچه جوهره انسانی همه انسان‌ها مشترک است ولی هیچ کس همانند دیگری نیست و تفاوت خصوصیات ظاهری و باطنی حتی تفاوت زبان و رنگ نیز از نشانه‌های خداوندی است.

۱. التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۲.

با این نگاه هر انسانی که اثر انگشت خاص خود را دارد استعدادها و خلیقات خاص خود را نیز دارد و همین تفاوتها در استعدادها و ظرفیتهاست که زمینه‌ساز زندگی اجتماعی انسان‌هاست. بدین جهت به هر انسانی نگاه کنی در زمینه‌ای خاص دارای استعداد ویژه است که اگر به رشد و توسعه آن پردازد به تخصص و مهارت تبدیل می‌گردد.

یکی دیگر از امتیازها و استعدادهای انسانی اعتبار و جای‌گاه اجتماعی است که از طرق گوناگون ممکن است برای او فراهم شود. شهرت اجتماعی، خواص اجتماعی، رهبر و سرپرست بخشی از جامعه و... همه نوعی اعتبار و شان اجتماعی است که ممکن است بهره‌برخی افراد شود.

به فرموده قرآن همه این تخصص‌ها یا اعتبار و امتیازها نوعی نعمت خاص و ویژه است که شکر نعمت آن لازم و کفر آن حرام است و شکر نعمت آنها صرف آنها در راه خیر و مسیر حق و کفران آنها صرف کردن آنها در مسیر باطل است. این موضوع تقریباً همان عنوان رسالت خواص و همچنین تخصصی‌ها و تعهدها می‌باشد که با بخشی از کارکردهای عاشورایی آن آشنا می‌گردیم:

در محضر سخن و سیره امام علیه السلام

عقل جز از راه پیروی حق به کمال نمی‌رسد.^۱
بدانید اینکه مردم در نیازهای خود به شما روی می‌آورند از نعمت‌های خدا بر شماست. از نعمت‌های الهی دلتنگی نشان ندهید که به غضب‌های او تبدیل شوید...^۲
شکرگزاری تو برای نعمت پیشین، نعمت جدید را سبب می‌شود.^۳
در مواردی که حق تو را ملزم می‌سازد بر آنچه نمی‌پسندی شکبیا باش. و در مواردی که هوای نفس، تو را می‌خواند از آنچه که دوست داری، خود را مگه دار.^۴
کسی که از راه نافرمانی خداوند برای به دست آوردن چیزی تلاش کند، آنچه را امید دارد زودتر از دست می‌دهد و آنچه را بیم دارد زودتر به او می‌رسد.^۱

۱. اعلام الدین، ص ۲۹۸.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹.

۳. عقداالفرد، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. نزهه الناظر، ص ۸۵.

ای فرزند آدم بیندیش و بگو: پادشاهان و دنیا داران کجا رفتند؟ آنان که دنیا را آباد کردند و نهرها حفر نمودند، درختان کاشتند، شهرها به پا کردند و سرانجام از آن جدا گشتند در حالی که این جدایی را خوش نداشتند اما گروهی دیگر وارث آنها شدند ما نیز به زودی به آنها می‌پیوندیم...^۲

فراز هایی از خطبه امام علیه السلام در منی: سپس شما (ای صحابه و تابعین) ای گروه نیرومند، شما دسته ای هستید که به دانش و نیکی و خیر خواهی معروفید و به وسیله خدامند در دل مردم مهابتی دارید که شرافتمند از شما حساب می‌برند و ناتوان شما را گرامی می‌دارد و آنان که هم درجه شما نیستند و بر آنها حق نعمتی ندارید، شما را بر خدا مقدم می‌دارند، شما واسطه حوایجی هستید که از خواستارانش دریغ می‌دارند و به هیبت پادشاهان و ارجمندی بزرگان در میان راه گام برمی‌دارید آیا همه اینها از آن رو نیست که به شما امید دارند که به حق خدا قیام کنید؟! اگر چه از بیشتر حقوق خداوندی، کوتاهی کرده‌اید... و در خور مسئولیت خود انجام وظیفه نمی‌کنید و به کسانی که در این راه تلاش می‌کنند بهایی نداده توجهی نمی‌کنید و خود به چاپلوسی و سازش باستمگران آسوده‌اید.^۳

همراه با سیره امام علیه السلام

۱. امام علیه السلام در دوران امامت اش دردوران معاویه یکی دو مرتبه دست به دامان پیمان حلف الفضول شد (پیمانی که جوانمردان دارای اعتبار اجتماعی در جاهلیت برای احقاق حقوق محرومین ایجاد کردند)
۲. امام علیه السلام پس از شنیدن خیر شهادت حجر بن عدی در دوران معاویه نامه‌ای به او می‌نویسد که قسمتی از آن چنین است: آیا این تو نبودی که حجر و یاران او را که عبادتگر و خاشع در برابر خداوند بودند و بدعت‌ها را وحشتناک می‌شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند را کشتی؟^۴
۳. امام علیه السلام یک سال قبل از مرگ معاویه به حج رفت و در منی هفتصد نفر از صحابه و تابعین را جمع کرد و برای آنها خطبه‌ای مفصل در بازشناسی فضائل اهل بیت و زمان‌شناسی و رسالت اهل بیت ایراد نمود.^۵

۱. عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲. ارشاد القلوب، ص ۲۹.

۳. تحف العقول، ص ۱۶۹.

۴. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۱.

۵. الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تحف العقول، ص ۱۶۸.

۴. امام علیه السلام در پاسخ نامه های کوفیان حضرت مسلم را با نامه ای به کوفه فرستاد که: «... اگر او نوشت که بزرگان و اندیشمندان و خردمندان شما بر آنچه فرستادگان شما می گویند و در نامه هایتان خوانده ام هم داستان اند، به زودی نزد شما خواهم آمد» امام علیه السلام هم تصمیم خود را متوقف بر راست آزمایی خواص شهر نموده است. آن گاه به حضرت مسلم علیه السلام فرمود: چون وارد کوفه شدی نزد موثق ترین مردم آنجا جایگزین^۱.

۵. امام علیه السلام در آغاز قیام خود پس از اقامت در مکه و آغاز حرکت کوفیان چون از بصره حرکتی را مشاهده نمود نامه را خطاب به رؤسای اخماس بصره می نویسد (شهر بصره از لحاظ اجتماعی به پنج قبیله بزرگ تقسیم می شد که به رؤسای آنها رؤسای اخماس می گفتند) و از آنها می خواهد که شهر بصره را در مسیر حق به حرکت و نهضت وادارند.^۲

۶. امام علیه السلام در طول مسیر عراق هر گاه مورد سؤال قرار می گرفت که چرا به کوفه می رود؟ می فرمود این نامه های بزرگان شهر کوفه به من است... .

یک موقعیت سه انتخاب

هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد جامعه بدون طبقات اجتماعی و مبتنی بر عدالت اجتماعی و اقتصادی بود ولی با غضب خلافت و سال ها حکومت آنها جامعه ای ایجاد شد آکنده از تفاوت و طبقه های اجتماعی. بدین جهت در جامعه ای که امام قصد تحول در آن را دارد انواع گروه های اجتماعی و اصناف در آن وجود دارند و در این میان برخی به لحاظ اینکه از اعتبار اجتماعی بیشتر برخوردار دارند و یا تخصص ویژه ای دارند و به اصطلاح جزو خواص هستند مورد توجه ویژه امام علیه السلام هستند چرا که حرکت یا قعود آنها به ویژه در جامعه عرب که وابسته به نظام قبیله ای و رؤسای خود هستند تاثیر بسیاری در جامعه دارد. بدین جهت در طول نهضت امام علیه السلام نسبت به اینان برنامه های ویژه و خاصی دارد مواردی همانند:

- سعی در ایجاد ارتباط با رؤسای قبایل و اشراف شهرها جهت تاثیر گذاری بر متن جامعه؛

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۳۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

- سعی ویژه در جذب خواصی که دارای تخصص و اعتبار اجتماعی خاصی هستند: کسانی همانند زهیر و عبیدالله حر جعفی که امام علیه السلام تلاش ویژه‌ای را برای جذب آنان دارد؛

- در مکه ارتباط با چهره‌های علمی جهان اسلام و توجیه و تبیین چیستی و چرایی قیام‌اش؛

- در مدت اقامت در کربلا و صبح عاشورا توجهی ویژه به فرماندهان لشکر کوفه دارد.

البته این به معنای بی‌اعتنایی امام علیه السلام به توده‌های اجتماعی دیگر نیست، امام علیه السلام در طول راه عراق و یا در مکه با هر دیدار و گفتگویی به فراخور حال خود دارد، ولی به عنوان نمونه در برابر ریزش نیروهای معمولی و رشد نیافته و غیر متخصص و غیر اثرگذار بر جامعه، پس از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام واکنش‌های خاص نشان نمی‌دهد ولی در برابر مقاومت عبیدالله حر جعفی تلاش می‌نماید تا شاید او را جذب نماید. و این همه به لحاظ اعتبار اجتماعی یا تخصصی ویژه مثل عبیدالله است که همراهی‌اش با جبهه حق نمی‌تواند بر متن جامعه اثر فراوان داشته باشد. و در این جامعه است که شاهد وضعیت‌های سه‌گانه خواص اجتماعی هستیم. موقعیت: خواص متخصص یا دارای اعتبار اجتماعی و عکس‌العمل آنها در برابر قیام امام علیه السلام:

وضعیت سفید: تخصص و اعتبار اجتماعی ابزار و در خدمت جامعه:

هانی بن عروه: او رئیس قبیله مذحج و بزرگمردی شیعی بود که ریاست قبیله مذحج را به همراه داشت و به جهت روابطی که با دیگر رؤسای قبیله‌ای کوفه داشت دارای نقش و جای‌گاه ویژه‌ای در شهر کوفه بود. بدین جهت جهت وقتی که حضرت مسلم علیه السلام به او پناه آورد او نه تنها دست رد به سینه او نزد بلکه تمام توان خود را در اختیار او گذاشت؛ دشمن (ابن زیاد) هم وقتی متوجه همراهی او با حضرت مسلم علیه السلام شد برای اینکه اعتبارش را ختنی سازد از سوئی رقیبش عمرو بن حجاج را به جای او نشانند تا با ریاست تحمیلی خود بتواند قبیله مذحج را از یاری مسلم علیه السلام باز دارد. و از سوئی دیگر به هنگام قیام قبیله مذحج، از اعتبار اجتماعی و علمی شریح قاضی استفاده می‌کند تا مردم مذحج آرام شوند. ولی با این وجود هانی لحظه‌ای از یاری مسلم علیه السلام دست نمی‌کشد.^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۰.

ابو ثمامه صائدی

تخصص او در اسلحه‌شناسی بود بدین جهت وقتی حضرت مسلم رضی الله عنه وارد کوفه شد و قرار شد کوفیان را آماده ورود امام و قیام بنماید او را مسئول امور مالی و تهیه اسلحه نموده بود.

پس از شهادت حضرت مسلم رضی الله عنه و آشفتگی اوضاع در کوفه او از بیراهه خود را به امام رضی الله عنه می‌رساند و همراه امام به کربلا می‌آید و از برنامه‌های او در کربلا شناسایی و ارزیابی فرستادگان عمر سعد به نزد امام رضی الله عنه است؛ به گونه‌ای که اولین قاصد عمر سعد را که انسانی بسیار پست و خطرناک بود را شناسایی کرد و برای ملاقات او با امام رضی الله عنه پیش شرطی گذاشت، و آن دیدار امام رضی الله عنه بدون صلاح بود و یا اینکه موقع دیدارش با امام دست ابو ثمامه بر قبضه شمشیر او باشد ولی آن قاصد جسور بی‌ادب نپذیرفت و ابو ثمامه او را برگرداند و عمر سعد ناچار شد یکی از افراد ظاهر الصلاح کوفه را برای امام رضی الله عنه بفرستد.

و آخرین تخصص اودانش اش به مواجیت نماز بود که یادآوری نماز در ظهر عاشورا رابه همراه داشت.^۱

دیگر موارد: ابوالشعنا کندی از شهدای کربلا: که تیر انداز ماهری بود و در پیش روی امام رضی الله عنه نشست و صد تیر افکند که فقط پنج عدد آن به خطا رفت به گونه‌ای که امام رضی الله عنه در حق او دعا نمود که:

بارالها پرتاب او را محکم و پابرجا و ثوابش را بهشت قرار بده.^۲

موقعیت خاکستری: تخصص و اعتبار بی‌خاصیتی که خاک می‌خورد:

- فرزندق بن غالب جوانی بود با ذوق شاعری و ساکن کوفه بود، او در آن سال‌ها به اعتبار اشعارش در کوفه و عراق و جهان اسلام شناخته شده بود. اگر چه اکثر اشعارش درباری یا هجو یا مدح بود. این در حالی بود که شعر و شاعری در اعراب جای گاه ویژه‌ای داشت به ویژه در جامعه دوباره باز گشته به جاهلیت دوره حاکمیت معاویه. او در آغاز سفر امام به سوی عراق، در حالی که همراه مادرش عازم حج است با امام روبه‌رو می‌شود و در برابر امام رضی الله عنه هم نظرات کارشناسانه فراوانی می‌دهد. ولی حاضر به یاری‌رسانی امام رضی الله عنه نمی‌شود و راهی سفر حج خود می‌شود.

۱. ابصار العین، ص ۲۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸.

- ابراهیم بن مالک اشتر: او فرزند مالک اشتر و ساکن کوفه است و در این سال‌ها در اوج جوانی و شجاعت است و در قبیله نخع دارای جای‌گاه ویژه‌ای است. ولی در رخدادهای قیام سیدالشهدا علیه‌السلام اصلاً گزارشی از او وجود ندارد ولی شش یا هفت سال بعد که مختار برای فرماندهی سپاهش به سراغ او می‌رود ناگهان تبدیل به یکی از شخصیت‌های مهم کوفه می‌گردد، او مدت یک سال با مختار همراه است و آن‌گاه پس از شهادت او به زبیریان (از دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام) می‌پیوندد و در رکاب آنها در جنگ با سپاه دشمن کشته می‌شود.

دیگر موارد:

- عبیدالله حر جعفی که با تخصص رزمی و جای‌گاه اجتماعی خود از امام علیه‌السلام روی‌گردان است.

- سلیمان صد خزاعی از رهبران و یکی از رؤسای مدعی شیعه در کوفه است که از داعیان نهضت نامه‌نگاری هم است ولی در اوج قیام حضرت ناگهان خود و قبیله‌اش نا‌پدید می‌شوند و اصلاً خبری از آنها نیست.

وضعیت سیاه: تخصص و اعتبار فروشی:

- حرمله بن کاهل اسدی:

او تیر اندازی ماهر در قبیله بنی اسد و کمی گمنام در شهر کوفه است. و در جست‌وجوی فرصتی طلایی است تا مهارت خود را به رخ دیگران بکشد و سرانجام این فرصت طلایی را در کربلا می‌یابد و با نزدیک شدن به عمر سعد و انجام ما موریت‌های ویژه او به بهترین وجه سعی می‌کند پله‌های افتخار را میان بر بزند.

- حمید بن مسلم تخصص اش تاریخ‌نگاری و رویداد‌نگاری است، او همراه لشکر عمر سعد می‌شود تا تاریخ را آن‌گونه که ابن زیاد می‌خواهد ثبت و روایت کند، در روز عاشورا او یکی از نزدیک‌ترین افراد به صحنه‌های حساس است تا گزارش اش دقیق و کامل و البته مطابق آنچه از او خواسته‌اند باشد تا بتواند مطابق تخصص و کارنامه خود پاداش خوبی بگیرد.

- عمرو بن حجاج داماد هانی بن عروه و رقیب او در قبیله مذحج و از اشراف کوفه است که رد پایش در رویدادهای کوفه در کنار گروه اشراف به چشم می‌خورد. ولی ریاست مذحج آرزوی دیرینه اوست که با وجود هانی مجالی برای او نیست.

دست‌گیری هانی فرصت طلایی در اختیار او می‌گذارد که با کمک ابن زیاد و صرف اعتبارات خود به سرعت ریاست قبیله مذحج را در اختیار بگیرد، و آن‌گاه که مردم قبیله را در آستانه ماه محرم و رسیدن موعد تحویل سهمیه سالیانه بیت‌المال دغدغه قطع آن دارند با وعده حفظ و بیشتر نمودن آن به واسطه ارتباطش با ابن زیاد، در نهایت هم ریاست قبیله را به عهده می‌گیرد، هم قیام آنها در برابر شهادت هانی را کنترل می‌کند و در نهایت بیشتر آنها را راهی کربلا کرده و در آنجا فرمان دهی شریعه فرات را به عهده می‌گیرد و....

– شریح قاضی: او از شاگردان عبدالله مسعود از پایه گذار اولین مدرسه علمی در کوفه است که به واسطه دانش خود سال‌ها در مقام قضاوت کوفه باقی می‌ماند و چنان وابسته به این مقام می‌شود که پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ آن حاضر به هر گونه همکاری با بنی‌امیه می‌شود تا مبدا این منصب از او گرفته شود. بدین جهت با آمدن ابن زیاد جزو همراهان او قرار می‌گیرد و با یک لحظه حضور بر بام قصر ابن زیاد نقشی مهم در ناکامی قیام کوفیان علیه ابن زیاد اجرا می‌کند.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

تخصص و اعتبار اجتماعی، با لحاظ اینکه افراد را در گرده خواص اجتماعی قرار می‌دهد همیشه فرصت‌های طلایی را در اختیار دارندگان خود می‌نهد که به سفیدی یا سیاهی بگروند و زمینه‌های وسوسه و تهدید یا تطمیع آنها هم بیشتر است، واز آنجا که «هرکس بامش بیش برفش هم بیشتر»، هم رسالت آنها سنگین تر است و هم پاداش آنها؛ در رخداد قیام سیدالشهدا علیه السلام از یک سو شاهد تلاش ویژه امام علیه السلام برای جذب خواص جامعه و اضافه کردن آنها به گروه تربیت شده جوانان بنی‌هاشم هستیم که البته دست‌آوردهای آن در قالب کسانی همچون حبیب بن مظاهر، زهیر، حرو... محدود است، و در نتیجه مقابل امویان با صرف هزینه‌های بسیار واقعی یا اعتباری (تهدید و تطمیع تو خالی) در وهله اول سعی در جذب و کنترل خواص دارند همانند برنامه‌ای که ابن زیاد در بدو ورود در کوفه اجرا می‌کند و با کنترل خواص به کنترل بقیه طبقات و اصناف شهر می‌پردازد.

واینجاست که رسالت تک تک انسان‌های فهمیده و زرنگ در جوامع مشخص می‌گردد و آن تبدیل نمودن خود به خواص جامعه است. (متخصص دارای اعتبار اجتماعی) تا پس از آن نعمت تخصص و اعتبار خود را با تعهد و ایمان همراه می‌نماید.

و مستقیم و غیر مستقیم زمینه تقویت دین ورهبر حق را فراهم نماید (از این منظر نیم‌نگاهی تحلیلی به دعای امام زمان علیه السلام درباره طبقات اصناف اجتماعی بسیار راه‌گشا می‌تواند باشد).

۷. شخصیت دنباله‌رو، بی‌تفاوت، جریان‌ساز

آدمی موجودی اجتماعی است که به تنهایی نمی‌تواند زندگی درستی داشته باشد. براساس این ویژگی فطری انسانی، رهبانیت و انزوا و گوشه‌گیری از جامعه در اسلام مذموم شمرده شده است. ولی این به معنای هر گونه مشارکت و حضور اجتماعی نیست.

بر اساس آموزه‌های اسلامی مؤمن پس از سلوک فردی و تهذیب فردی، باید حضوری فعال و اثر گذار در جامعه داشته باشد؛ او باید جذاب، زرنگ، هوشیار و فعال باشد تا بتواند پس از جذب انسان‌های سالم و شایسته آنها را به سوی حق و حقیقت رهنمون باشد و در دوایات دینی ما مؤمن ضعیف همواره سرزنش شده است. چرا که اصولاً ایمان با ضعف و شخصیت انفعالی و تنبلی و عدم زرنگی نسبتی ندارد. ولی در جوامع بشری کم نیستند افرادی که به واسطه رشد نایافتگی شخصیت خود همواره طبعی منفعل و دنباله‌رو دارند و بدون تفکر و تدبیر همج رعاء شده و چون برگی در میان طوفان فتنه‌ها به این طرف و آن طرف کشیده می‌شوند و یا اگر شخصیت فعالی هم دارند چون وسوسه‌های باطل فراوان است تلاش می‌کند سردمدار جبهه باطل شده و از منافع و لذت‌های آن بی‌بهره نباشند و اینجاست که یکی از موقعیت‌های مهم بشری خود را نشان می‌دهد، یعنی تقسیم‌بندی انسان‌ها از منظر داشتن شخصیت پیشرو یا دنباله‌رو که با مطالعه قرآن شواهد فراوانی برای آن یافت می‌شود درباره‌ای از آیات قرآن سرگذشت و شخصیت‌شناسی جهنمیان تصویر شده است، بدین گونه وقتی جهنمیان در آنجا مستقر می‌شوند تبدیل به دو دسته پیشرو و دنباله‌رو (کبراء و سادات در برابر ضعفاء و مضلین) می‌شوند و آن‌گاه ضعفا بهانه می‌آورند که در اصل ما را تقصیری بر گمراهی نبوده است و این بزرگان ما بوده‌اند که باعث گمراهی ما شده‌اند.^۱

۱. اعراف، آیات ۳۸ - ۳۹؛ غافر، آیات ۴۷ - ۴۸.

در برابر این‌ها شخصیت و داستان اصحاب کهف به عنوان جوانانی است که نمی‌خواهند در جامعه باطل هضم بشوند.^۱ و برتر از اینها کسانی هستند که در صدد جریان‌سازی و ایجاد موج حق‌شناسی و حق‌باوری در توده‌های اجتماعی هستند. مواردی همانند: مؤمن آل یس در آغاز سوره یس.

در محضر سخن و سیره امام علیه السلام:

* از نشانه‌های اسباب قبولی همنشین با خردمندان است.^۲

* عقل جز از راه پیروی حق به کمال نمی‌رسد.^۳

* عاقل کسی است که با کسی که می‌ترسد او را دروغگو پندارد هم سخن نمی‌شود، از کسی که می‌ترسد او را رد کند در خواستی نمی‌کند، به کسی که می‌ترسد او را بفریید تکیه نمی‌کند و به کسی که به امید او اطمینانی نیست امید نمی‌بندد.^۴

* از سخنان امام علیه السلام به عبیدالله حر جعفی:

و اما تو ای پسر حر بدان که خداوند در برابر گناهان روزهای گذشته عمرت از تو باز خواست می‌کند و من هم اکنون تو را به توبه‌ای فرا می‌خوانم که همه گناهانت را بشوید، تو را فرا می‌خوانم که ما جانان پیامبر صلی الله علیه و آله یاری کنی اگر حقمان را دادند خدا را سپاس می‌گوییم و اگر ما را باز داشتند و ظالمانه بر ما چیره گشتند در حق خواهی از یاران ما خواهی بود.^۵

* نامه امام علیه السلام به بنی هاشم:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی علیه السلام به بنی هاشم اما بعد هر کس از شما با من باشد شهید خواهد شد و هر کس با من نیاید به پیروزی دست نخواهد یافت. والسلام^۶

* فرازی از نامه دوم امام علیه السلام به مردم کوفه از میانه راه عراق:

۱. آغاز سوره کهف.

۲. تحف العقول، ص ۱۷۷.

۳. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۷.

۴. حیات الامام الحسین، ج ۱، ص ۱۸۱.

۵. الفتوح، ج ۵، ص ۸۳.

۶. بصائر الدرجات، ص ۴۸۱؛ اللهوف، ص ۲۸.

... من به سوی شما رهسپار شدم، هر گاه فرستاده ام به کوفه رسید در کارتان هر چه بیشتر شتاب و تلاش کنید که اگر خدا بخواهد در همین روزها بر شما وارد خواهم شد.^۱

فرازهایی از خطبه امام علی^{علیه السلام} در منی: شما را به حق خدا بر شما و حق رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} و خوشاوندی من که با پیامبر^{صلی الله علیه و آله} دارم سوگند می‌دهم چون از اینجا (به شهرهای خود) رفتید این گفتار مرا عرضه کنید و همه شما در دیار خود از قبیله‌هایتان، آنها را که به آنان اطمینان دارید دعوت به عمل آورید چرا که بیم آن می‌رود که این امر کهنه شود و حق از بین رفته و مغلوب گردد.^۲

فرازی دیگر از خطبه منی به روایت تحف العقول:

... شما از بیشتر حقوق خداوندی کوتاهی کرده‌اید از این روح امامان را سبک شمرده و حقوق ضعیفان را تباه ساخته‌اید و به پندار خود حق را گرفته‌اید شما در این راه نه مالی خرج کرده‌اید و نه جانی را برای خدا که آن را آفریده به مخاطره انداخته‌اید و نه برای رضای خدا با عشیره‌ای در افتاده‌اید آیا شما به درگاه خداوند بهشت و همنشینی پیامبران و امن از عذاب او آرزو دارید؟!^۳

فراز دیگر:

من نگران فرود کیفر بر شمایم زیرا از کرامت خدا به منزلتی دست یافته‌اید و بر دیگران برتری یافته‌اید... اما اینک با اینکار می‌بینید پیمان‌های خدا شکسته می‌شود نگران نمی‌شوید و... و در خور مسئولیت خود انجام وظیفه نمی‌کنید و به کسانی که در این راه تلاش می‌کنند را یاری نمی‌رسانید و به چاپلوسی و سازش با ستمگران انس گرفته‌اید.^۴

فرازی دیگر:

.... در نتیجه (سکوت شما صحابه و تابعین) آنها (ستمگران اموی) در هر شهر خطیبی سخنور بر منبر دارند که به سود آنان سخن می‌گوید، سراسر کشور اسلامی بی‌پناه مانده و دست ستمگران در همه جای آن باز مانده است. و... شما اگر ما را یاری نرسانید و با ما انصاف نداشته باشید، ستمگران بر شما نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر^{صلی الله علیه و آله} شما بکوشند...^۵

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۱.

۲. الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۸.

۳. تحف العقول، ص ۱۶۸.

۴. همان.

۵. همان.

یک موقعیت سه انتخاب

در جامعه اسلامی سال ۶۰ - ۶۱ هـ.ق که بر آمده از نیم قرن تلاش نظام خلافت و امویان بود تلاش شده بود همانند اصل و نظام فرعونی (فاستخف قومه فاطعوه) مسلمانان را با دور نمودن از اسلام اصیل هویت و شخصیت بخشی به اسلامی تحریف شده بکشانند که پیرو اصول جبری ای باشد که قائل به پیروی مطلق از هر گونه نظام فاسد و منحرفی باشد بدون اینکه حتی به اصولی همانند امر به معروف و نهی از منکر هم فکر کند، بدین جهت در این جامعه تدریجاً مسلمانانی پیدا شدند که نه تنها شخصیت و هویت دینی درستی نداشتند بلکه در نهایت انفعال و وادادگی اجتماعی بودند که نه تنها خلاقیت جریان سازی و ایجاد موج و جهش اجتماعی را مسیر پیشرفت نداشتند بلکه حتی قدرت و یارای اعتراض و مخالفت را نداشتند و نوعی روز مرگی، دنباله روی، بی تفاوتی، یاس و نومیدی و یا باور به ضرورت حفظ وضع موجود در غالب مسلمانان موج می زد و نهادینه شدن این شرایط بود که به حکومت اموی کمک می کرد تا به راحتی هم مردم ساکت و غافل و ساکن را از امام دور کند و هم به امام علیه السلام اتهام خارجی و بر هم زنده نظم عمومی و اجتماعی بزنند.

در این شرایط است که همزمان با قیام امام علیه السلام شاهد پیدایش شخصیت های گوناگون در مواجهه با قیام هستیم شخصیت هایی که کنش یا واکنش های آنها تاثیر فراوان در مسیر حوادث و رویدادهای حق و باطل داشت.

موقعیت: شخصیت پیشرو یا دنباله رو و باز تاب آن در مسیر حق و باطل.

وضعیت سفید: شخصیت پیشرو در زمینه حق:

حبیب بن مظاهر اسدی

حبیب بن مظاهر: در آستانه قیام سیدالشهدا علیه السلام به لحاظ کوفی بودن، ساکن شهر کوفه بود.

با این که سالها از عمر او می گذشت و پا به کهن سالی گذاشته بود و افتخارات دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را به همراه داشت ولی تا از قیام سیدالشهدا علیه السلام مطلع شد بر خلاف تمام یاران پا به سن گذاشته امیرالمؤمنین علیه السلام (همانند کمیل، عدی بن حاتم، سعید بن جبیر، قنبر، و...) با تمام قوا پا به میدان گذاشت و شاید بتوان گفت فعال ترین و جریانی ساز ترین یار و یاور امام علیه السلام در کوفه و در طول نهضت او حبیب بن مظاهر بود که گزارش عمده ترین فعالیت هایش چنین است:

* ایجاد نامه‌نگاری در میان شیعیان کوفه (فقط)؛
* استقبال از حضرت مسلم علیه السلام و همکاری گسترده با او برای بیعت‌گیری از
علاقه‌مندان در کوفه؛
* از فرماندهان حضرت مسلم علیه السلام به هنگام قیامش؛
* تلاش برای شناسایی و ترغیب شیعیان به سوی کربلا پس از شهادت حضرت
مسلم علیه السلام؛
* ورود به کربلا در آخرین لحظاتی که امکان رسیدن به کربلا ممکن بود؛
* تلاش برای جمع آوری نیرو از عشایر بنی اسد که در اطراف کربلا بودند؛
* فرماندهی جناح چپ لشکر امام.^۱
دیگر موارد: یزید بن ثبیط بصری که از بصره همراه دو فرزندش و چند نفر دیگر با
زحمت بسیار فرار کرده و خود را به مکه می‌رساند و به امام علیه السلام می‌پیوندد...
وضعیت خاکستری:

شخصیت‌های متزلزل و شخصیت‌های بی‌تفاوت و خنثی
الف) شخصیت‌های متزلزل: همانند این گزارش تاریخی:
بلاذری می‌نویسد:

ابن زیاد دسته‌های هزار نفری به سوی کربلا اعزام می‌کرد یکی از آنها تنها
۳۰۰ - ۴۰۰ نفر به کربلا می‌رسیدند و مابقی در میانه راه متواری شده و در بیابان
یا نخلستان پناه برده و مخفی می‌شدند.^۲

و یا همانند ضحاک بن قیس مشرقی و تمام آنهایی که از لشکر امام علیه السلام ریزش
کردند:

ضحاک بن قیس در میانه راه به امام پیوست به آن شرط که تا وقتی با امام باشد که
اوضاع خطرناک نگردد، پس تا روز عاشورا تا موقعی که اصحاب امام به شهادت
رسیدند در کربلا ماند و چون امام علیه السلام تنها ماند، او نزد امام علیه السلام آمد و با یاد آوری
شرطش از امام علیه السلام اجازه گرفت و سوار بر اسبش پا به فرار گذاشت.^۳

ب. شخصیت‌های بی‌تفاوت و خنثی:

۱. ابصارالعین فی انصار الحسین.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۹.

همانند تمامی بنی هاشمی که امام علیه السلام را تنها گذاشتند و یاری نکردند و بلکه در مراحلی سعی کردند در مقام کارشناسی به وعظ و نصیحت امام بپردازند. کسانی همانند ابن عباس که نه تنها امام علیه السلام را خود یاری نکرد بلکه هیچ یک از فرزندان او را نیز همراه امام نفرستاد. یا کسی مانند عبدالله بن عمر که در تاریخ به شخصیتی ساکت و مطیع و آرام و پیرو هر گونه حاکمی ستمگر تو صیاف شده است. که سکوت و گوشه‌گیری او بهترین کاربرد تبلیغی را برای جبهه باطل دارد.

وضعیت سیاه: الف: شخصیت پیشرو و جریان ساز برای باطل، ب: شخصیت دنباله‌رو کامل از باطل

الف شخصیت پیشرو در باطل:

همانند شمر بن ذی الجوشن:

او که سابقه‌ای از خارجی‌گری داشت دوران معاویه به گروه امویان کوفه می‌پیوندد و در برخی رویدادهای کوفه همانن رخداد دست‌گیری حجر بن عدی اسمش به چشم می‌خورد ولی هیچ‌گاه مقام مهمی با وجود آقازاده‌های شهر به او نمی‌رسد. با ورود ابن زیاد به کوفه جزو اطرافیان او می‌گردد ولی با وجود اشراف‌چندان توجهی به او نمی‌شود، تا اینکه با اعزام تدریجی اشراف و آقازاده‌ها به جنگ امام و خلوت شدن قصر ابن زیاد او به چشم می‌آید و سعی می‌کند نقش فعالی به عهده بگیرد، تا اینکه نامه عمر سعد از کربلا می‌رسد که بوی مصالحه می‌دهد و ابن زیاد مردد است چه کند. او با سخنان آتشین خود خباثت و خشم ابن زیاد را شعله‌ور می‌کند و باعث نوشته شدن نامه نابودی و کشته شدن امام علیه السلام می‌شود و آن‌گاه مامور می‌شود همراه هزار نفر به عنوان لشکر احتیاط و ویژه به کربلا بیاید تا اگر عمر سعد در اجرای امر تعلل کرد ضمن عزل او خود فرماندهی و اجرای دستور را به عهده بگیرد، ولی چون عمر سعد حاضر به کناره‌گیری نمی‌شود او به عنوان فرماندار سواره نظام مجری بیشترین جنایت‌های کربلا می‌گردد...^۱

ب: شخصیت دنباله‌رو و منفعل در راه باطل:

همانند قره‌ابی قیس اولین قاصد عمر سعد نزد امام در کربلا، با اینکه حق را شناخت اما بر باطل ماند.

۱. سفینه البحار، واژه شمر.

و همانند مالک بن نصر بدیّ قاصد ابن زیاد به حرّ، که دستور توقف امام علیه السلام را در کربلا آورده بود. او همان جا با یکی از یاران کوفی امام علیه السلام، به نام ابوالشعثاء که همدیگر را می‌شناختند روبه‌رو و هم‌سخن شد. گرچه ابوالشعثاء حجت را بر او تمام کرد، اما او به بهانه لزوم اطاعت از خلیفه در جبهه باطل ماند و جزو لشکر کوفه در کربلا می‌شود.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

زیارت‌های سیدالشهدا علیه السلام در کنار زیارت و فضیلت خود حضرت و بنی‌هاشم و سلام‌ها و آرزوها، دو بخش مهم دیگر هم دارد و آن نسبت سنجی انسان‌های آن زمان با امام است که بخشی را به عنوان اصحاب امام علیه السلام به عنوان شخصیت‌های رشد یافته، فعال و جریان‌ساز و پیرو آگاهانه می‌شناسیم و در برابر فرازهای لعنی زیارت‌هایی است که شامل شخصیت‌های فعال در جریان‌سازی، برای باطل و یا شخصیت‌های منفعل و راضی به باطل است. کثرت زیارت‌های حضرت در مناسبت‌های گوناگون قمری و تکرار این دو بخش هدفی ندارد مگر ارائه و معرفی بهترین وضعیت و شخصیت به ما در مسیر امام‌شناسی، امام‌باوری و امام‌یاوری که در زمان ما تجلی آن در مهدی‌شناسی، مهدی‌باوری و مهدی‌یاوری است.

۸. فرصت‌ها و انتخاب‌ها

از گمنامی تا شهرت

زندگی انسان‌ها غالباً به روزمرگی و تکرار می‌گذرد و همین باعث درجا زدن و عدم رشد و درجا زدن انسان می‌شود از این منظر انسان‌ها برسه دسته‌اند: اول کسانی که - براساس روایات محاسبه نفس - انسان موفق کسی است که هر شب به محاسبه خود پرداخته و تلاش می‌کند که هر دو روز او یک‌سان نباشد اگر انسانس از یک‌نواختی گریخت و برای خود طرح و برنامه داشت می‌تواند با گریز از روزمرگی‌ای که شرایط یا جامعه فراهم می‌کند، تبدیل به شخصیتی فرصت‌ساز گردد، یعنی از هر لحظه و هر چیز برای رشد و ترقی خود استفاده کند و حتی از شکست‌ها و یا بحران‌ها پلی بزند به سوی موفقیت و پیشبرد اهداف خودش.

گروه دوم کسانی‌اند که اگر برای خود این طرح و برنامه را نداشت حداقل باید زرنگ باشد چرا که کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی قطعاً و گهگاه برای او شرایط ویژه

و حساسی را فراهم می‌کند که می‌تواند با شکار آنها زمینه را برای جهش‌های خود فراهم کند البته این گروه باید هوشیار باشند که به فرموده روایات فرصت‌ها همیشگی و ماندگار نیستند و چون ابر بهاری به شتاب آمده و سریع می‌گذرند.

گروه سوم کسانی‌اند که در تلاش هستند که فرصت‌ساز باشند و نه همانند گروه دوم به رصد و کمین فرصت‌های موجود می‌نشینند، بلکه با اصرار بر روز مرگی خود پشت پا به هرچه فرصت است می‌زنند و از دگرگونی و تحول در خود یا اطراف خود گریزان است. البته در مقام فرصت‌سازی هم دو رویکرد وجود دارد: در مسیر حق و یا مسیر باطل؛ با این نگاه به نظاره عاشورا می‌نشینیم:

در محضر سخن و سیره امام

* سخن امام علیه السلام با عمر سعد در دیدار و مذاکره شبانه در کربلا:

ای ابن سعد وای بر تو آیا از خدایی که باز گشت به سوی اوست نمی‌ترسی؟ آیا مرا می‌شناسی که کیستم که با من قصد جنگ داری؟ بیا اینان را رها کن و با من باش که این تو را به خداوند نزدیک کند.^۱

* سخن امام علیه السلام در دیدار با عبیدالله بن حر جعفی:

بدان که خداوند در برابر گناهان روزهای گذشته عمرت از تو باز خواست می‌کند و من اکنون تو را به توبه‌ای فرا می‌خوانم که همه گناهانت را بشوید، تو را فرا می‌خوانم که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کنی... و تو در حق خواهی ما، از یارانم باش.^۲

امام علیه السلام در دیدار با عمرو بن قیس مشرقی آن‌گاه که آنها یاری امام علیه السلام را رد کردند فرمود:

پس بروید و دور شوید که فریاد دادخواهی ما را نشنوید و سیاهی (خیمه‌های) مرا نبینید، زیرا هر کس فریاد یاری خواهی ما را بشنود یا سیاهی ما را ببیند و پاسخ نگوید و به فریاد ما نرسد، خداوند او را با صورت در آتش افکند.^۳

* نامه امام علیه السلام به بنی‌هاشم موقع خروج از مدینه:

۱. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۹.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۸۳.

۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۴.

اما بعد هر کس از شما با من باشد شهید خواهد شد و هر کس با من نباشد پس به پیروزی دست نخواهد یافت.^۱

* نامه امام علیه السلام به بصره:

من فرستاده‌ام را به سوی شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم چرا که سنت خدا را کشته‌اند و بدعت‌ها را احیا کرده‌اند، اگر گفتارم را بشنوید و فرمانم برید، شما را به راه راست هدایت کنم سلام و رحمت خدا بر شما باد.^۲

* فراز پایانی خطبه امام علیه السلام موقع خروج از مکه:

هر کس خون خویش را در راه ما می‌بخشد و خود را آماده دیدار خدا کرده است، پس بداند که من فردا رهسپارم.^۳

* امام علیه السلام پس از شنیدن خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام در میان راه فرمود:

اکنون که خبر شهادت مسام آمده است و مدعیان پیروی ما، از ما دست کشیده‌اند اکنون از شما هر کس می‌خواهد برگردد که از ما بر او بیعتی نیست.^۴

فرازی از خطبه امام علیه السلام در مقام فرصت‌سازی:

... سوگند می‌دهم شما را چون از اینجا رفتید در دیار خودتان گفتار مرا مطرح کنید و هر آن کس را که از قبیله‌تان به او اطمینان دارید از او دعوت به عمل آورید.^۵

تحلیل چرایی و چگونگی فرصت‌سوزی در خطبه منی:

شما (با توجه به جای‌گاه اجتماعی‌تان) از حقوق خداوندی کوتاهی کردید از این رو حق امامان را سبک شمرده و حقوق ضعیفان را تباه ساخته‌اید.... مصیبت شما از همه مردم بزرگ‌تر است، زیرا در حفظ منزلت علما مغلوب شدید در حالی که کاش برای آن تلاش می‌کردید.... این منزلت از شما ربوده نشد مگر به واسطه جدایی شما از حق و اختلاف شما در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با اینکه دلیل روشن بر آن داشتید در حالی که اگر بر

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۸۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۳.

۵. الغدير، ج ۱، ص ۱۹۸.

آزارها شکبیا بودید و در راه خدا صبر می‌کردید زمام امور دین خدا به شما سپرده می‌شد و از جانب شما ستمگران را به جای خود نشانید و امور دین خداوند را به آنها سپردید تا شبهه کنند و...^۱

یک موقعیت سه انتخاب

در جامعه اسلامی که سیدالشهدا علیه السلام حرکت و قیام خود را شروع کرد و ناگهان نظم روزمره زندگی جاهلیت جدید مسلمانان را به هم ریخت، از سویی بسیاری ناراحت بودند که چرا امام علیه السلام این حرکت را انجام داده است آنها نه تنها به یاری امام علیه السلام برنخواستند بلکه این مجال را فرصتی یافتند برای اظهار نظرهای کارشناسی و اظهار وعظ و نصیحت برای امام تا شاید او را از ادامه مسیرش منصرف کنند. در مقابل عده زیادی که تا دیروز مدعی پیروی امام علیه السلام را داشتند و دائم از امام علیه السلام در خواست قیام را داشتند تا شرایط را خطرناک دیدند به گوشه و کنار خزیدند و با فرصت‌سوزی تاریخی خود هم خود را گرفتار کردند و هم حق را غریب و تنها گذاشتند.

و جمعی از فرصت‌طلبان هم که مدت‌ها بود در جست‌وجوی نردبانی برای جهش ناگهانی خود بودند این تحولات و خون حسین را بهترین فرصت ایجاد تغییر در زندگی و جای‌گاه اجتماعی خود یافتند. و در این آشفته بازار معدود بودند آنها که این قیام را فرصتی تاریخی برای مصاف حق و باطل بینند. و همین نگاه‌های فرصت‌طلبانه آشفته بود که به راحتی موجب راه‌رخداد عاشورا می‌گردد، این فرصت‌شناسی یا سوزی را از دو منظر می‌نگریم: یکی از منظر انسان‌های آزاد جامعه آن روز و دیگری از منظر بندگان و غلامان (که چیزی شبیه نظام کارمندی می‌تواند باشد)

موقعیت: قیام حسینی و فرصت‌های اجتماعی آن

وضعیت سفید: از فرصت‌سازی تا فرصت‌شناسی در مسیر حق‌یابوری:

قیس بن مسهر صیداوی و فرصت‌سازی:

او از شیعیان کوفی بود که پس از آغاز نامه‌نگاری در کوفه و رخدادهای پس از آن چند مرتبه بین کوفه و مکه این مسافت طولانی ۱۴۰۰ کیلومتری را به عشق فرمان‌های امام علیه السلام پیمود و سرانجام در مکه با امام علیه السلام ماند و همراه امام علیه السلام عازم عراق شد، در

۱. تحف العقول، ص ۱۶۸.

میانه راه امام علیه السلام او را به عنوان قاصد دومین نامه‌اش به کوفه می‌کند ولی او در حومه کوفه توسط نیروهای ابن زیاد به فرما ندهی حصین بن نمیر دست‌گیر می‌شود. او به مجرد دست‌گیری به سرعت نامه را پاره پاره می‌کند و می‌خورد... چون او را پیش ابن زیاد آوردند به او گفت اگر بر منبر بروی و امام علیه السلام را و پدرش را لعن و ناسزا گویی نجات خواهی یافت و او با زرنگی این پیشنهاد را می‌پذیرد و بر فراز منبر می‌رود در حالی که تمام مردم جمع شده‌اند به سرعت مضمون نامه را به کوفیان می‌گوید و آن‌گاه به لعن ابن زیاد و پدرش می‌پردازد بدین جهت سریع او را از منبر پایین کشیده و به شهادت می‌رساند.^۱

دلهم همسر زهیر و فرصت‌شناسی:

زهیر در مسیر راه عراق از سفر امام علیه السلام به سوی عراق آگاه شده بود و تلاش داشت با امام علیه السلام روبه رو نشود. ولی ناخواسته در یک جا با امام علیه السلام مشترکاً اطراق می‌کنند، پس امام علیه السلام او را به نزد خود فرا می‌خواند، ولی زهیر اعتنایی نمی‌کند، ما همسرش او را شماتت کرد و گفت: سبحان الله فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می‌طلبد و تو پاسخش نمی‌دهی؟! پس زهیر شرمگین شد و به دیدار حضرت رفت. و آن‌گاه که زهیر برگشت به همسرش گفت اگر می‌خواهی من با حسین علیه السلام باشم باید بپذیری که تو را طلاق دهم تا محبت تو مانع همراهی من با امام علیه السلام نشود و اما با کمی درنگ و تأمل با شجاعت و شهامت این پیشنهاد را می‌پذیرد به شرط آنکه زهیر هم شفاعت او را در سرای آخرت از یاد نبرد.^۲

دیگر موارد: حکایت یزید بن ثبیط بصری و پیوستن او از بصره به امام و حکایت عبدالله بن عمیر کلبی و همسرش و...

فرصت‌شناسی سفید یک غلام: جون یا حوی غلام ابوذر بود، او در خانهٔ ابوذر تازه با هویت انسانی خود آشنا شده بود که ابوذر به شهادت رسید. او که فهمیده بود تنها راه حق و حقیقت اهل بیت هستند عاشقانه به خانه امیر المؤمنین علیه السلام و آن‌گاه امام مجتبی علیه السلام و سپس سیدالشهدا علیه السلام می‌آید و یک عمر خدمت‌گزاری آنان را می‌نماید تا خود را در کربلا و روز عاشورا می‌بیند در میان شهادت اصحاب جهت اذن نبرد نزد

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۱.

امام علیه السلام می آید ولی امام علیه السلام اصرار می کند که از او راضی است و برود ولی او گریبان نمی پذیرد و آن لحظه را بهترین فرصت زندگی خود و رمز جاودانگی و شهرت یک بوده گمنام و بی نام و نشان می داند...^۱

وضعیت خاکستری: فرصت سوزی های پیاپی:

افرادی که با امام علیه السلام بودند یا امام را دیدنی و شناختند ولی تحمل یاری او را نداشتند و پا به فرار گذاشتند کسانی همانند هرثمه بن اعین و ضحاک بن قیس مشرقی و طرماح بن عدی و عبیدالله بن حر جعفی و...

آنها که در کوفه بودند همانند سلیمان بن صرد خزاعی و عبدالله بن وال تمیمی از سران توابین در سال های بعد و همراه برای امام دعوت نامه می فرستادند تا به کوفه بیاید تا آنها یاری اش کنند ولی چون امام علیه السلام رهسپار عراق شد. آنها از ترس جان خود و اموالشان به کنج خانه ها خزیدند.

حکایت آن دو مرد اسدی: عبدا. بن سلیم اسدی و مذری بن مشمعل اسدی

می گویند:

حج خود را به سرعت انجام دادیم و راهی عراق شدیم تا به حسین بن علی برسیم و سرانجام او را ببینیم که چه خواهد شد؛ با شتران خود شتابان در حرکت بودیم که از دور کاروان امام را دیدیم ولی دیدیم مردی هم از عراق به سوی ما می آید (در خلاف مسیر ما و کاروان امام) ولی چون با کاروان امام روبه رو شده بود مسیر خود را جاده اصلی منحرف کرده است تا مبادا با امام روبه رو شود ما چون چنین دیدیم مسیر خود را به طرف او منحرف کردیم تا ببینیم کیست و چه خبر از عراق دارد با او که روبه رو شدیم اسمش را پرسیدیم: بکیر بن ثعبه اسدی بود. وقتی هم قبیله ای در آمدیم از او از کوفه پرسیدیم و او گفت روز آخری که در شهر بودم دیدم که مسلم و هانی را کشته اند و پاهای آنها را گرفته اند و در بازار می کشند. من چون چنین دیدم از شهر کوفه پا به فرار نهادم.

آن دو می گویند: تا این خبر را شنیده از او خدا حافظی کرده و در منزل بعد (تعلیبه) به امام علیه السلام رسیدیم به حضرت علیه السلام گفتیم خبری مهم برای شما داریم آشکارا گوییم یا پنهان؟ امام علیه السلام فرمود: من از همراهانم چیزی پنهان نمی کنم، و آنها خبر شهادت حضرت

مسلم علیه السلام را می‌گویند و حزن و اندوه بر لشکر و اهل بیت امام علیه السلام حاکم می‌شود و پس از آن امام علیه السلام به همراهان خود اجازه جدایی و رفتن را می‌دهد و بسیاری می‌روند آن دو مرداسدی هم می‌گویند ما هم چون چنین دیدیم (نیامده) از حسین علیه السلام جدا شدیم و به راه خود رفتیم.

فرصت‌سوزی خاکستری یک غلام: عقبهٔ بن سمعان غلام یکی از همسران سیدالشهدا علیه السلام بود او به اقتضای اینکه غلام بود و جایی را نداشت به هنگام قیام و حرکت امام علیه السلام تا کربلا، همواره با امام علیه السلام و خاندانش بود به گونه‌ای که در طی مسیر در برخی از منازل به گونه‌ای انبار دار نامه‌های کوفیان که نزد امام علیه السلام بوده است برشمرده شده است.

او روز عاشورا در لشکر گاه امام علیه السلام است و تا آخرین لحظه‌ها می‌ماند بدون اینکه جز خدمت‌گزاری کار یا همت دیگری از خود نشان دهد و بدون اینکه از خیمه‌ها بیرون بیاید. پس از اینکه امام به شهادت رسید و هجوم لشکر کوفه به سوی خیمه‌ها آغاز می‌گردد با تعجب او را در میان خیمه‌ها می‌یابند و دست‌گیرش می‌کنند و قصد کشتن او را دارند ولی او با معرفی خود و اینکه غلامی بیش نبوده به شفاعت برخی کوفیان از مرگ نجات می‌یابد و به کوفه می‌رود (تنها حسن او در تاریخ این است که چون از مکه تا انتهای روز عاشورا با امام علیه السلام بوده بعدها راوی واقعه عاشورا می‌گردد).^۲

وضعیت سیاه: فرصت‌سازی برای باطل:

محمد بن اشعث بن قیس کندی:

او فرزند ارشد اشعث بن قیس بزرگ منافقین زمان حکومت امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بود و از اشراف کوفه شمرده می‌شد که در بیست سال حکومت معاویه در تقویت حکومت آنها در کوفه تلاش می‌کرد. پس از مرگ معاویه و ایجاد موج نامه‌نگاری در کوفه و پس از آن با ورود حضرت مسلم علیه السلام به کوفه و بیعت‌گیری گسترده او همراه با سستی و ضعف نعمان بن بشیر والی اموی کوفه بود او که نگران منافع خود و حکومت اموی بود.

به همراهی عمر بن سعد و چند نفر دیگر نامه‌ای به یزید می‌نویسد و ضمن ارائه گزارشی از کوفه اورابه شدت عمل در برابر کوفیان تشویق می‌کند و اثرنامه آنها ماموریت دادن

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲. الکامل، ج ۴، ص ۸۰.

یزید به این زیاد و اعزام او به کوفه بود با آمدن ابن زیاد به کوفه که بدون لشکر و سرباز خاصی بود و تک و تنها وارد کوفه شد آنها تا از ورودش به دارالاماره مطلع شدند سریع به دیدارش می‌روند و ضمن حمایت از او به دستور وی پس از دریافت هدایا و رشوه‌های یزید در شهر راه افتاد و تبلیغات سیاه‌نمایی خود را درباره سپاه تخیلی شام به راه می‌اندازد تا کوفیان اطراف مسلم را خالی کنند و پس از لو رفتن مخفی‌گاه حضرت مسلم علیه السلام در خانه طوعه، همین محمد بن اشعث با چند نفر سربازان خود مامور درگیری و دست‌گیری او می‌شود که در نهایت خود او با دادن امانی دروغین باعث دست‌گیری و شهادت حضرت مسلم علیه السلام می‌شود. سرانجام فرصت‌سازی‌های محمد برای ابن زیاد چنان می‌شود که برادرش قیس بن اشعث را به کربلا به جنگ امام می‌فرستد و چون در صبح عاشورا قیس به امام پیشنهاد مصالحه می‌دهد امام پاسخش می‌دهد: تو برادر برادرت محمد بن اشعثی، آیا می‌خواهی بنی‌هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل طالبت باشند.^۱

دیگر موارد: عماره بن عقبه: از حزب اموی کوفه و فرزندان بنی‌امیه بود که ساکن کوفه شده بود، او همانند محمد بن اشعث از نامه‌نگاران به یزید بود و چون یزید ابن زیاد را ماموریت کوفه داد و او به کوفه آمد اولین کاری که کرد دخترش را به ازدواج ابن زیاد درآورد.^۲

و در مورد غلامان: رستم غلام شمر و سالم و یسار غلام‌های زیاد و ابن زیاد که هر سه در کربلا بودند و برای خوش‌خدمتی به ارباب‌های خود به مصاف امام علیه السلام آمدند و دو نفر آخر به دست یاران امام علیه السلام کشته شدند.^۳

نتیجه و جمع‌بندی: بصیرت یکی از صفات برجسته انسان‌های موفق است که در برابر آن تسویف و تاخیر است و یا خباثت، بصیر با شناسایی یا ایجاد فرصت‌ها بهترین بهره‌وری از آنها را دارد، و افراد سست‌عنصر با عقب‌انداختن و بهانه‌جویی فرصت‌سوزی می‌کنند و افراد گمراه به واسطه پستی در کمین فرصت‌ها هستند تا به خیال خود با موج سواری به منافع دنیوی برسند ولی همان‌گونه که سیدالشهدا علیه السلام به کوفیان فرمود: هیچ کس با ترک یاری یا زیر پا گذاشتن حق نمی‌تواند به موفقیت و پیروزی دست یابد.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷۷ - ۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۰.

۳. همان، ص ۳۲۱.

۹. حریم‌ها و حرمت‌ها

مرزبندی یکی از لوازم محدود زندگی است، چرا که وقتی هستی محدود است زندگی و عمر من هم محدود است در این صورت سعادت و تعالی بدون حد و مرز و اندازه و راه و روشی به دست نخواهد آمد چرا که دنیای محدود مزرعه و آزمون‌گاه است و در آزمون‌گاه مهم‌ترین رمز موفقیت خود نگهداری در محدوده دستورالعمل‌هاست. پس راه موفقیت در زندگی عمل و محدوده عمل است، بدین جهت رکن اصلی شرایع آسمانی شریعت است یعنی مجموعه عمل‌هایی که در محدوده عمر دنیوی راه را از بیراهه و راه را از پراکندگی و سرگردانی پیش روی آدمی می‌گذارد و اینک که شریعت به معنای تنه‌راه عمل به سوی اهداف بلند دنیوی و اخروی است خود این اعمال به لحاظ ارتباط و پیوندی که با قانون‌گزار خود دارند از نوعی تقدس و معنویت بهره‌مند می‌شوند و بدین جهت به موازات نام شریعت، گلوازه شعائر به آنها نامیده می‌شود، که نوع مواجهه آدمی با آنها تا ثیر فراوانی در سرنوشت آدمی دارد. مطالعه سرگذشت بسیاری از انسان‌ها گواه این مدعاست که وجود یک نقطه سفید یا یک لکه سیاه در پرونده افراد بسیار زمینه‌ساز نقطه تحول یا قرار دادن آنها در پرتگاه سقوط بوده است، رعایت حریم شعائر و ارزش‌های دینی و حفظ حرمت‌های آنها یکی از مهم‌ترین درس‌های عاشورایی است با این موقعیت آشنا می‌گردیم:

در محضره سخن و سیره امام

* از امام علیه السلام پرسیدند: ادب چیست؟ فرمود:

این است که از خانه خود بیرون آیی و با هیچ کس برخورد نکنی، مگر آنکه او را برتر از خود بینی.^۱

* امام باقر علیه السلام: امام حسین علیه السلام به احترام امام حسن علیه السلام در حضور او سخن نمی‌گفت و سخنرانی نمی‌کرد و هرگز جلوتر از او راه نمی‌رفت.^۲

* قسمتی از نامه امام علیه السلام به معاویه در دوران امامتش:

تو میثاق‌های محکم و مؤکد به حجر دادی تا تسلیم شود و چون چنین کردی به واسطه گستاخی و جرئتی که به خداوند و ناچیز شمردن پیمان‌های خداوند داری، او

۱. دیوان الامام الحسین علیه السلام، ص ۹۹.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.

ویارانش را ستمگرانه و تجاوزگرانه کشتی... و آیا تو نبودی که برای اولین مرتبه در اسلام زیاد بن ایبه زنا زاده را فرزند ابو سفیان بر شمردی با آنکه رسول خدا ﷺ حکم فرمود: فرزند از آن شوهر و برای زناکار سنگسار است.^۱

* از خطبه‌های امام علیؑ در منی برای صحابه تابعین: شما کسی را که به وسیله خدا شناخته می‌شود (امام) گرامی نمی‌دارید.

* با اینکه خود به خاطر خدا در میان مردم احترام دارید، شما می‌بینید که پیمان‌های خدا شکسته می‌شود ولی نگران نمی‌شوید با اینکه برای نقض پیمان از پدران خود به هراس می‌افتید می‌بینید که پیمان رسول خدا ﷺ خوار و ناچیز شده و... در خور مسئو لیت خود انجام وظیفه نمی‌نمایید.^۲

* امام علیؑ خطاب به ولید والی مدینه در آستانه قیام: آیا من با یزید بیعت کنم با اینکه او مردی فاسق است که آشکارا گناه می‌کند و... پس مثل من با مثل او بیعت نخواهد کرد...^۳

* از نامه امام علیؑ به بصره: همانا سنت خداوند را از بین برده‌اند و بدعت را احیا کرده‌اند.^۴

* امام علیؑ در خطبه‌هایش در کربلا در میان کوفیان: شما حرمت‌های خداوند را هتک نمودید و به واسطه آن بهره شما از دنیا کوتاه خواهد بود به زودی ذلتی فراگیر شامل حال شما خواهد شد.

سیره امام علیؑ: به خدا سوگند اگر خارج از مکه (حرم) حتی به یک وجب کشته شوم برایم بهتر است از اینکه داخل حرم کشته شوم (تا مبادا حرمت حرم شکسته شود)^۵

یک موقعیت سه انتخاب

پیامبر ﷺ در آستانه رحلتش دو یادگار مهم از خود به جای گذاشت: کتاب خداوند و عترت خود را و از مسلمانان خواست که حرمت آنها را پاس دارند، ولی پس از

۱. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. تحف العقول، ص ۱۶۸.

۳. الفتوح، ج ۵، ص ۱۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

۵. همان، ص ۲۹۵.

پیامبر ﷺ پس از غصب خلافت یک سلسله برنامه‌هایی پنجاه‌ساله انجام شد که به موازات آن دو اصل مهم در جهان اسلام نهاده شده که عبارت بودند از: حرمت‌شکنی اهل بیت و بدعت‌گذاری فراوان در شریعت اسلامی و آن‌گاه نظریه‌ای را در جامعه اسلامی رواج دادند به نام مرخته‌گری که نتیجه آن ابا حه‌گری نسبت به شریعت بود و چکیده آن این بود که برای مسلمانی رفتار و عمل شرط نیست و اقرار زبانی به تنهایی کفایت می‌کند و نتیجه این وضعیت ایجاد جامعه‌ای بود که کمترین حساسیت را به حرمت‌ها و شعائر داشت، امر به معروف و نهی از منکر در آن به حاشیه رانده شده بود و بی‌تفاوتی و ولنگاری در آن فرهنگ شده بود.

بدین جهت اگر نمی‌بود قیام سیدالشهدا علیه السلام و برنامه‌های امویان همچنان استمرار می‌یافت چندی نمی‌گذشت که دیگر حتی از اسلام نامی نمی‌ماند از همین روست که قیام سیدالشهدا علیه السلام ضامن حفظ اصل اسلام و زمینه‌ساز بازگشت روح تعالیم و اخلاق اسلامی در سال‌های بعد بود.

البته از مهم‌ترین مصائب سیدالشهدا علیه السلام در طول قیام خود در آن زمانه منحنی تحمل سخت‌ترین اهانت‌ها و جسارت‌ها بود که ناشی در همان ولنگاری رواج یافته از سوی امویان بود.

موقعیت: حریم حرمت‌ها و جای‌گاه آن در جامعه آن زمان.

وضعیت سفید: حرمت داری و سرانجام نیک آن:

حَر بن یزید ریاحی

حرمت داری حَر چنان مشهور است که سبب عاقبت به خیری او تنها همین عامل شمرده شده است.

ولی حرمت داری او تنها در حفظ حرمت مقام حضرت زهرا علیها السلام مشهور شده است در حالی که منحصر به آن نیست و موارد دیگری هم دارد که عبارتند از:

۱. حَر پس از آنکه با امام علیه السلام همراه شد و موقع نماز فرا رسید امام علیه السلام به حجاج بن مسروق دستور داد که اذان بگوید پس از اتمام اذان امام علیه السلام با حَر فرمود: آیا مایل هستی هر گروه برای خود نماز جماعت به پا دارد؟ حَر پاسخ داد نه بلکه ما در جماعت شما شرکت می‌کنیم. پس او در مدت دو - سه روزی که با امام علیه السلام است هم خود و هم سربازانش را مکلف می‌کند در نماز جماعت امام علیه السلام شرکت کرده و پس از آن به

خطبه های امام علیه السلام گوش فرا دهند که غالباً درباره نامه های کوفیان است ولی هیچ گاه جواب تند و بی ادبانه نمی دهد.^۱

۲. در مدت همراهی یک مرتبه چهار نفر از شیعیان از کوفه قصد پیوستن به امام را دارند ولی حر مانع می شود که نباید نیروی جدیدی به شما بپیوندد، ولی امام علیه السلام با استدلال به اینکه هر کس دلش با ما باشد مثل این است که از اول با ما بوده، و اصرار به پیوستن آنها را دارد و حر چون اصرار امام علیه السلام را می بیند، مقاومت بیشتری نمی کند و کوتاه می آید.

دیگر موارد: ادب نگهداری یاران امام علیه السلام در تمام برنامه های خود که حتی برای وعظ و سخنرانی برابر کوفیان از امام علیه السلام اذن و اجازه می گرفتند و با درک مقام و عظمت امام علیه السلام در مقام کمال اطاعت و ادب بودند.

- همسر زهیر و شماتت نمودن زهیر که چرا حرمت دعوت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را پاسخ نمی دهد و حرمت داری زهیر و عاقبت به خیری او.

وضعیت خاکستری: بی اعتنایی و بی توجهی به حریم حرمت امام: مواردی همانند:

- مرد کوفی که حامل خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام از کوفه بود، ولی چون کاروان امام علیه السلام را از دور دید راه خود را کج کرد تا مبادا با امام علیه السلام روبه رو شود.^۲

- عبیدالله حر جعفی و بی اعتنایی به دعوت امام علیه السلام از او، به گونه ای که حتی وقتی امام علیه السلام به سوی او می رود استقبال چندانی از امام علیه السلام نمی کند و با پاسخ های سرد و غیر منطقی خود با امام علیه السلام روبه رو می شود.^۳

- آنهایی که در حجاز و در مکه در آستانه حج، نه تنها سرگرم اعمال حج بودند بلکه بعضاً قصد داشتند به اسم موعظه و نصیحت یا اظهار نظر کارشناسی امام علیه السلام را از رهسپار شدنش به سوی عراق باز دارند کسانی مثل:

عمره دختر عبد الرحمن (که ادعای علم و دانش داشت و از شاگردان عایشه بود.) به امام علیه السلام در مکه نامه نوشت و ضمن توصیه کردن امام علیه السلام به همراهی با جماعت و

۱. همان، ص ۳۰۶.

۲. همان.

۳. الفتوح، ج ۵، ص ۸۳.

اطاعت، نوشت که از عایشه شنیدم که از رسول خدا ﷺ شنیده بود که: حسین علیه السلام به سرزمین بابل کشته خواهد شد. (پس بترس که این حادثه همان باشد)؟!^۱
وضعیت سیاه: نهایت اهانت و جرئت و جسارت: در برابر حق و حقیقت:
 در طول قیام امام علیه السلام مواجه با انبوه جسارت‌ها و حرمت‌شکنی‌های متنوع و متعدد دشمنانش بود، مواردی همانند:

- جسارت و اهانت مروان بن حکم با ایشان در مدینه در آغاز نهضت؛
- آنها که در مکه همانند عمرو بن سعید والی مکه و ابن عمر به امام علیه السلام نسبت پیمان‌شکنی و تفرقه‌زایی می‌دادند و او را دعوت به پیروی جماعت و بیعت می‌کردند؛
- عمر بن سعد که در مذاکره خصوصی خود با امام علیه السلام چون در مقابل پیشنهادهای امام بهانه‌جویی می‌کرد و امام علیه السلام آینده‌اش را پیش‌بینی کرد به هجو و تمسخر امام علیه السلام پرداخت و در عصر تاسوعا اصلاً نمی‌خواست یک شب به امام علیه السلام مهلت بدهد تا اینکه اصرار فرماندهانش او را مجبور به پذیرش کرد؛
- شمر: او پس از ورود به کربلا هر گاه امام علیه السلام قصه خطبه خوانی داشت یا به امام علیه السلام نزدیک می‌شد سعی می‌کرد با هتاک‌های خود امام علیه السلام را آزرده نماید؛
- ماجرای بسته شدن آب و مواردی متعدد از بی‌ادبی کوفیان به امام علیه السلام؛
- و...

حکایت عبدالله بن ارجوزه:

مسروق بن وائل می‌گوید من از اولین افرادی بودم که به کربلا آمده بودم تا با دست‌یابی به سر حسین بن علی علیه السلام جایزه ویژه آن را مال خود نمایم ولی صبح عاشورا ماجرای رخ داد که باعث فرار من از کربلا شد. همان صبح موقع رویارویی دو لشکر، مردی از لشکر کوفه به نام عبدالله حوزه روبه‌روی حسین رفت و چند بار امام را صدا زد پس امام علیه السلام پاسخ داد که چه می‌خواهی؟ او گفت: مژده باد تو را به آتش امام علیه السلام فرمود: بلکه من بر پروردگار مهربان و شفیع که فرمائش می‌برند وارد می‌شوم. آن‌گاه از یارانش پرسید: او کیست؟ گفتند ابن حوزه است فرمود بار الها او را به آتش در افکن.
 مسروق می‌گوید: پس ناگهان دیدم اسب او رم کرد و او از اسب خود واژگون شد و پایش در رکاب اسب گیر کرد و از اسب آویزان شد، به گونه‌ای که سرش به زمین

۱. الامام الحسين علیه السلام، ابن سعد، ص ۵۸.

می‌گرفت، پس در حال گریختن اسبش سرش به هر سنگ و بوته‌ای کوفته شد تا به هلاکت رسید، و من چون این را می‌دیدم از ترس و وحشت پا به فرار گذاشتم.^۱

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

یکی از فرازهای زیارت‌های اهل‌بیت اعتراف و شهادت دادن به حرمت و پاسداری حرمت مزارها و مقام‌های اهل‌بیت پس از شهادت آنها همانند حرمت‌داری به هنگام زنده بودن آنهاست.

و از همین باب است حکم فقهی لمس نام معصومین با وضو یا بدون وضو، و این همه حاکی از آن است که بین رعایت شعائر و حرمت‌داری و تقوای قلبی رابطه‌ای عمیق است و در حقیقت تجلی و برون داد تقوا به تصریح آیه قرآن حفظ شعائر و حرمت‌هاست. باشد که در یک رابطه دو سویه همه به مسیر تقوا به حرمت‌داری برسیم و هم با حرمت‌داری به تعمیق تقوا و کسب توفیقات خود بیفزاییم.

۱۰. ابعاد و مراتب حق‌یابوری

ظرفیت‌ها و استعداد‌های انسانی متفاوت است بدین جهت اگر چه اصول تعالیم اسلامی یکسان است ولی به فراخور تنوع استعدادها، فضای باز و متغیری در احکام دینی تعبیه شده است تا به کسی ظلم و اجحاف نشده باشد مواردی همانند زمان فراخ و اجبات موسع همانند وقت نماز ظهر و عصر از زوال ظهر تا غروب آفتاب و یا تنوع و گستردگی مستحبات مطابق سلايق و ذوق‌های گوناگون، همگی گویای این حقیقت و واقعیت در دین اسلام هستند که در مقام جامعیت و کاملیت خود، تنوع استعدادها را مورد غفلت قرار نداده است و بدین جهت است که در سه مرتبه (شناخت، محبت و ایمان، عمل) هر انسانی می‌تواند به فراخورد در اصل، استعداد در کنار سعی و تلاش به هر مرتبه از مراتب تعالی دست یابد. و در اینجا است که اختلاف درجه یا رتبه سلمان یا ابوذر و عمار معنا پیدا می‌کند و تفسیر می‌یابد. البته این تنوع استعداد دو نتیجه می‌تواند داشته باشد، اگر این تنوع استعداد با تنوع درجه تلاش همراه شود، تنوع و تفاوت درجات ایمان و تقوا را به همراه دارد نمونه آن همان تفاوت مرتبه و درجه ایمان سلمان و ابوذر است.

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۲.

ولی این تنوع استعداد می‌تواند منجر به تنوع مدل تلاش همراه باشد ولی درجه تلاش یک‌سان باشد در این صورت ممکن است راه‌های وصول به درجه متعدد باشد ولی مرتبه و درجه یکسان باشد چیزی که درباره اغلب اصحاب غیربنی‌هاشمی سیدالشهدا علیه السلام، صدق می‌نماید و باعث ایجاد این وضعیت می‌گردد.

در محضر سخن و سیره امام علیه السلام

* هان ای مردم در اخلاق شایسته و والا با هم رقابت کنید و در سودهای معنوی و بهشتی از هم پیشی گیرید...^۱

* از خطبه‌های امام علیه السلام موقع خروج از مکه: هر کس خون خویش را در راه ما می‌بخشد و خود را آماده دیدار خدا کرده است با ما رهسپار شود...^۲

* فراز پایانی خطبه امام در منی یک سالقیل از مرگ معاویه:

و شما اگر ما را یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید ستمگران بر شما نیرو مند گردند و در خاموش کردن نور پیامبر صلی الله علیه و آله شما بکوشند.^۳

* بخش پایانی نامه دوم امام علیه السلام به کوفیان کا از میان راه توسط قیس بن مسهر فرستاد:

هر گاه فرستاده من به کوفه رسید در کارهایتان هر چه بیشتر شتاب و تلاش کنید که اگر خدا بخواهد در همین روزها بر شما وارد می‌شوم.^۴

* در یک منزلی کربلا که حرّ امام علیه السلام را اسکورت می‌کرد ناگهان چهار نفر از کوفه به قصد پیوستن به سوی امام علیه السلام آمدند، حر قصد ممانعت را داشت که من مامورم نگذارم افراد جدید به شما ملحق شوند، امام علیه السلام فرمود: اینان یاران من هستند و به منزله کسانی هستند که با من از مکه آمده‌اند.^۵

* در زمان معاویه که همه به طمع درهم‌ها و دینارهایش راهی شام بودند جمعی نزد امام علیه السلام به مدینه رفتند و گفتند ما به خاطر دینمان نزد شما آمده‌ایم. امام علیه السلام پس از لحظه‌ای مکث فرمود:

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹.

۲. همان.

۳. تحف العقول، ص ۱۶۹.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۱.

۵. همان، ص ۳۰۷.

هر کس ما رادوست بدارد نه به سبب خویشاوندی و نه به سبب احسانی که به او کرده ایم و تنها برای خدا و پیامبرانش ما را دوست دارد در روز قیامت با ما خواهد بود.^۱

سخن امام علیه السلام درباره یارانش در شب عاشورا:

اما بعد من یارانی با وفاتر و بهتر از یاران خود و خاندانی نیکوکارتر و پیوندجوتر از خاندان خود سراغ ندارم خداوند همه شما را پاداش نیک دهد.^۲

یک موقعیت سه انتخاب

در سال ۶۰ هـ ق موقعی که سیدالشهدا علیه السلام با درخواست بیعت با یزید در مدینه قصد خروج از شهر را به سوی مکه داشت، تنها بنی هاشم، تعدادی اندک (۴-۵ نفر) از صحابه و چند غلامش همراه او بودند و یار و یاور چندانی نداشت تا اینکه امام به مکه مهاجرت می‌نماید و چهار ماه و ده روز ساکن مکه است، در این زمان است که شیعیان خالص و ثابت قدم او به یاری او برمی‌خیزند و البته هر کس بر حسب میزان استعداد و توانمندی و ظرفیت‌های خود اقدام می‌کند و هر کس به لحاظ محیطی که در آن است و شناختی که از جامعه‌اش دارد و به میزان اثر بخشی و قدرت نفوذش در جامعه و محیطی که در آن است به اقدام و عمل دست می‌زند و بدین‌گونه است که مراتب گوناگون حق یآوری شکل می‌گیرد که با سه مرتبه از آن در قالب سه تیپ شخصیتی آشنا می‌شویم:

موقعیت: ابعاد حق یآوری به میزان استعداد فردی و نفوذ اجتماعی.

۱. وضعیت سفید: حق یآوری در مرحله توانمندی فردی محدود.

مرتب اول: انس بن حارث اسدی:

او از صحابه کهن سال بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله و آن‌گاه از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده بود (به زودی روزی خواهد رسید که فرزندان حسین علیه السلام قیام خواهد نمود و در عراق به شهادت خواهد رسید)

او همچنین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام نبرد صفین که لشکر کوفه از مسیر کربلا گذشت و حضرت در کربلا به حزن و ماتم نشست را دیده بود سال‌ها گذشت تا

۱. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۵.

در سال ۶۰ هـ ق امام حسین علیه السلام در آغازین مرحله قیام از مدینه به مکه هجرت کرد، او دانست این همان قیام موعود استس قصد یاری امام نمود ولی در کوفه بود با سنی بالا که نه حوصله و توان فعالیتی چون حبیب بن مظاهر را داشت و نه امیدی به کوفیان داشت و نه مثل بریر بن خضیر و یا قیس بن مسهر توان ۱۴۰۰ کیلو متر سفر از کوفه به مکه را داشت از آن سو هم می‌ترسید اگر در کوفه بماند شاید به هنگام خطرناک شدن اوضاع زمین گیر شود پس با کمی اندیشه به راه حل جالبی رسید او بار سفر بست و راهی کربلا شد و در بیابان خشک کربلا به انتظار حسین بن علی علیه السلام نشست.^۱

مرتبہ دوم: حق یآوری فردی با تلاش بیشتر:

بریر خضیر همدانی:

او از مردم کوفه و از قبیله شیعی همدان بود و در زمانی که معاویه طرح استحاله فرهنگی قبایل شیعی کوفه را به اجرا گذاشته بود که ثمره‌اش گمراهی بسیاری از جوانان قبیله همدان بود. او در نقش معلم قرآن بخشی از قبیله خود تلاش کرد معارف اهل بیت و احادیث آنها را در محدوده توان خود زنده نگهدارد شاگردانش را بر دین علی علیه السلام تربیت کند.^۲

با هجرت امام علیه السلام از مدینه به مکه او که همانند انس امیدی به کوفه و کوفیان نداشت صلاح ندید که خود را معطل کوفیان کند یا در کوفه به انتظار امام بنشیند بدین جهت

۱. یاد آوری:

حکایت انتظار یکی از یاران امام در کربلا تنها در دو متن معتبر اهل سنت به نام طبقات ابن سعد و تاریخ ابن عساکر آمده است که راوی آن پدر و پسری چوپان از عشایر بنی اسد در اطراف سرزمین کربلا هستند که می‌بیند مدتی قبل از ورود امام به کربلا پیرمردی ساکن کربلا شده و چون از علت سکونتش می‌پرسند می‌گوید در آنجا به انتظار حسین نشست است که به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا شهید خواهد شد. (تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۱۱ و طبقات ابن سعد)

و از آنجا که تعداد شهدای کربلا محدود و مشخص است و در روایات بالا تصریح شده که آن مرد: پیرمرد صحابی و اسدی بوده است، این خصوصیات با شهدای کربلا تنها با انس بن کاهل اسدی مطابقت دارد. چون طبق منابع شیعی او در کنار حبیب بن مظاهر، تنها صحابی شهید و کهن‌سال‌ترین فرد کربلا است و هم طبق گزارش کتاب اسد الغابه از متون اهل سنت و برخی متون شیعی او راوی حدیث نبوی پیشگویی شهادت سیدالشهداء در عراق هم است (وهم از راویان حدیث غدیر در کوفه) (اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳ و الاصابه، ج ۱، ص ۲۷۰)

بدین جهت از ترکیب این چندین روایت و گزارش تاریخی می‌توان به داستان ترکیبی با لا دست یافت.
۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۲.

تصمیمی مهم و سخت گرفت، او با به جان خریدن رنج سفری به مساحت ۱۴۰۰ کیلومتر در بیابان‌های داغ عراق و حجاز، سرانجام خود را به مکه و رکاب امام علیه السلام می‌رساند و سعی می‌کند همیشه نیروی آماده به خدمت در محضر امام علیه السلام باشد. و از آن پس است که با دستور امام علیه السلام یا کسب اجازه از آن حضرت، یکی از سخنرانان و موعظه‌گران لشکر کوفه است و یا در شب عاشورا تبدیل به شوخ‌ترین افراد در کاروان اصحاب امام علیه السلام می‌گردد.^۱

وضعیت سفید: حق یاوری گروهی و ایجاد موج اجتماعی:

مرتبۀ اول یزید بن ثبیط بصری:

سیدالشهداء علیه السلام از مکه نامه‌ای به رؤسای پنج‌گانه قبیله‌های شهر بصره می‌نویسد تا آنها مردم را به یاری امام علیه السلام فراخوانند، ولی آنها یا به این زیاد می‌پیوندند یا ضعیف عمل می‌کنند ولی به هر حال خبر نامه در شهر می‌پیچد.

شیعیان که در خانه زنی به نام «ماریه» جمع می‌شدند چون خبرنامه را می‌شوند درباره آن به چاره‌جویی می‌پردازد و هر کس سخنی می‌گوید و ادعایی می‌کند ولی در میان آنها تنها شخصی به نام یزید ثبیط عبدی بصری است که جمع حاضر را از تعلق یا به انتظار رؤسای شهر نشسته باز می‌دارد و می‌گوید من هم اینک عازم پیوستن به امام هستم، چه کسی مرا همراهی می‌کند پس دو پسر از چند پسرش به نام عبدالله و عبیدالله و دو تن از دوستانش به او لبیک می‌گویند و او همراه آنها به سرعت و مخفیانه از بصره به سوی مکه راه می‌افتد و چون به آنجا می‌رسد در حومه شهر در منطقه ابطح اطراق کرده و چادر می‌زند و آن‌گاه برای دیدار امام علیه السلام راهی منزل ایشان می‌شود ولی به او می‌گویند امام در منزل نیست و به ابطح برای دیدن یزید و یارانش رفته است او با شگفتی به چادر خود باز می‌گردد و امام علیه السلام را به انتظار خود می‌بیند و...^۲

مرتبۀ دوم: حبیب بن مظاهر اسدی:

با رسیدن خبر هجرت اعتراض‌آمیز سیدالشهداء علیه السلام به کوفه، حبیب متوجه آغاز قیام تاریخی و موعود امام علیه السلام می‌گردد او اگر چه می‌داند به واسطه بیست سال تلاش‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی معاویه کاملاً دگرگون شده است ولی می‌داند که با این

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۸۱.

وجود تنها شهری که هنوز رگه‌هایی از علاقه‌مندی و تشیع به امام علیه السلام در آن است همین‌گونه است و به هیچ‌جا دیگر امیدی نیست.

پس او از همان اولین لحظه‌های رسیدن خبر هجرت امام علیه السلام، نهایت فعالیت‌های خود را در زمینه امام علیه السلام‌یآوری آغاز می‌کند که به شرح زیر است:
تلاش برای ایجاد نهضت نامه‌نگاری در میان شیعیان شهر؛
استقبال از حضرت مسلم علیه السلام و بیعت کردن با ایشان و بیعت‌گیری از کوفیان برای ایشان؛

همکاری در قیام حضرت مسلم علیه السلام؛

پنهان شدن پس از شکست قیام و سعی در فرستادن بازمانده شیعیان خالص به کربلا؛

خود آخرین نفرین که در آخرین روز (۶ محرم) قبل از محاصره شدن امام علیه السلام در کربلا به امام علیه السلام می‌پیوندد؛

سعی برای جمع‌آوری نیرو از عشایر بنی‌اسد حاضر در منطقه کربلا؛

فرماندهی جناح چپ لشکر امام علیه السلام.

دیگر موارد: پیک‌های نامه‌های امام علیه السلام که با خطرپذیری بالا دستور امام علیه السلام را انجام دادند یعنی سلیمان قاصد امام علیه السلام به بصره و قیس بن مسهر قاصد حضرت به کوفه.
- یاران امام علیه السلام که به شگردهای گوناگون از کوفه غرق حکومت نظامی و در محاصره کامل خود را به کربلا رساندند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در زیارت‌های شهدا برای زائر نسبت به اصحاب شهید امام علیه السلام دو مقام وجود دارد: اول مقام اقرار به مرتبه والای آنها که اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله تا سیدالشهدا شمرده می‌شوند؛ بدین معنا که صحابه راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین علیه السلام در حقیقت این یزرگواران هستند و این نمی‌باشد مگر همان ویژگی که امام به آن تصریح دارند و آن وفاداری خالصانه و در نهایت مرتبه خود است.
و مقام دوم آرزومندی برای رسیدن به مرتبه و درجه همراهی آنهاست و این یعنی تلاش برای همانندی با شهدای کربلا و این آرزو محقق نمی‌شود مگر با شناخت استعدادهای فردی و توانمندی‌های اجتماعی و مصروف کردن آن در مسیر نیازها و خواسته‌های امام زمان علیه السلام.

۱۱. زنان (و همسران)

پیامبر ﷺ اسلام که به رسالت مبعوث شد یکی از رسالت‌هایش احیای کرامت و منزلت زنان بود بر این اساس پذیرش تفاوت‌های جسمی که تفاوت‌های احکام وضعی و تکلیفی را به دنبال دارد اما این به معنای تبدیل شدن زن به انسانی درجه دو، و یا بدون کنش و واکنش اجتماعی نیست؛ بدین جهت زنان در جامعه نبوی مستقلانه ایمان می‌آورند با رعایت حدود و ظوابط در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت می‌کنند و حتی امور درمان در نبردها به عهده آنها قرار داده می‌شود.

البته در میان نقش و جایگاه زن به عنوان کانون خانواده هیچ‌گاه فراموش نشده بلکه بر آن تأکیدی ویژه می‌شود تا زنان در مقام همسری و آنگاه مادری به ایفای نقش مکمل در کنار مردان و یا معلمین اصلی نسل‌های بعد متوجه رسالت ویژه خود بشوند.

از این منظر ممکن است زن نتواند در بسیاری از صحنه‌های اجتماعی حضور مستقیم یا فعال داشته باشد ولی نوع مدیریت احساس و عواطف خودش و نوع روابطش با مردانی که با او مرتبط هستند و مدیریت آنها و... هم تأثیری به سزا در سرنوشت جامعه دارد و هم زن را در آشوب یا عقاب کنش و واکنش‌های مردانه سهیم می‌کند.

در محضر سخن و سیره امام

* امام علیؑ به هنگام رویارویی با حر در منزل بیضه پس از اقامه نماز خطبه‌ای مهم و تاریخی دارند که مواردی مهم را موجز اشاره می‌کند از جمله می‌فرمایند:

نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم فلکم فی اسوة؛
من آمده تا در کنار شما و با شما باشم و خاندان را آورده‌ام (تا در سرد و گرم رویدادها) با خانواده و اهل و عیال شما باشند، پس از من الگو و سرمشق بگیرید.^۱

* سیره امام علیؑ در پذیرش یارانی که با همسرانشان به امام می‌پیوستند و همراه نمودن آن زنان را با بانوان بنی‌هاشم.

* سیره امام علیؑ در مدیریت خاندانش به گونه‌ای که تا زنده بود هم وظایف مردان و زنان مشخص بود و هیچ‌گاه زنان بی‌دلیل یا به بهانه‌ای در میان مردان یا در رویدادها دیده نمی‌شوند و هم ماموریت و نوع ماموریت مشخصی به عهده آنان گذاشته می‌شود که از زمان مشخصی هم شروع می‌گردد.

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۶.

* امام علیه السلام به هنگام خروج از مدینه وصایای خود را به ام سلمه همسر پیا مبر رضی الله عنهما سپرد تا پس از بازگشت کاروان به مدینه به بزرگترین فرزندانش بازگرداند.^۱

یک موقعیت سه انتخاب

در جامعه اسلامی اموی زده که ارزش‌های جامعه دوباره احیا شده بود زنان از سویی دوباره تبدیل به شخصیت‌های درجه دو اجتماعی شده بودند و کمترین حضور یا تاثیری را در جامعه داشتند و از سویی دیگر بر زمینه‌های شهوانی یا ابتذال آنها تبلیغ می‌شد همانند ترویج کنیزهای مغنیه در جهان اسلام و به ویژه در حجاز و یا بازگشت فساد اخلاقی در میان برخی زنان که فرزندان نامشروع آنها پرچمدار حادثه کربلا بودند. و یا اینکه جهت ترویج روحیه دنیا زدگی و تجمل‌گرایی در جامعه و خانواده‌ها از روحيات آنها سوء استفاده شد؛ به گونه‌ای که برای تبدیل شهرهای مذهبی مدینه و کوفه خصوصاً به شهرهای خنثی و ساکن و بی تفاوت نظام خانوادگی و زنان خانه‌دار به سویی جهت‌دهی می‌شد که همراه مردان و جوانان را به کسب بیشتر درآمد دنیوی آن هم از راهی و به هر قیمتی می‌نمودند و همین عامل باعث زمین‌گیر شدن بسیاری از مردان کوفی در طول قیام سیدالشهدا شد؛ به گونه‌ای که خانواده‌های بی تفاوت مدینه و خانواده‌های دنیا زده کوفه که از خطرپذیری و تبعات آن واهمه داشتند مهم‌ترین عامل در غربت و تنهایی سیدالشهدا در طول قیامش بودند. و در یک نگاه کلی در حاشیه رفتن گسترده زنان از کنش و واکنش‌های اجتماعی و مشغول شدن آنها به زندگی دنیا زده نقش مهمی در پیدایش حادثه عاشورا را داشت.

موقعیت: زنان جامعه اسلامی در آستانه قیام و بازتاب فعالیت اجتماعی آنها:

وضعیت سفید: زنی که در شرایط دشوار برای مردان نقشی فعال به عهده می‌گیرد.

الف. همسر عبدالله بن عمیر کلبی:

او که نامش «هانیه» بود وقتی متوجه شد که همسرش قصد رفتن به کربلا را دارد با این‌که دیده بود چگونه زنان و مادران کوفی مانع پیوستن مردانشان به حضرت مسلم علیه السلام یا سیدالشهدا علیه السلام شده‌اند نه تنها اصلاً مانع قصد او نشد بلکه ضمن تشویق کردن او تلاش کرد که خودش نیز همراهش گردد و دو نفر با تحمل سختی راه در محاصره سرانجام خود را از کوفه به کربلا می‌رسانند و در روز عاشورا به هنگام اوج‌گیری نبرد

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۱۸.

وقتی که همسرش عبدالله با سپاه کوفه درگیر می‌شود به شهادت می‌رسد برای یاری او به میدان می‌رود و توسط غلام شمر (به نام رستم) به شهادت می‌رسد و بدین گونه او تنها شهیده کربلا می‌گردد.

ب: ماریه سعدیه:

او زنی دارای موقعیت اجتماعی در شهر بصره بود، در زمانی که ابن زیاد والی شهر است که پس از پدرش زیاد در شهر با خشونت و خفقان حکومت می‌کند و هیچ مردی را امکان ادعا و اعلان تشیع نیست و گرنه کشته خواهد شد او خانه‌اش را مرکز تجمع نیمه مخفیانه شیعیان شهر قرار می‌دهد.

و در زمانی که سیدالشهدا علیه السلام پس از هجرت به مکه به رؤسای بصره نامه یاری طلبی می‌فرستد بازتاب آن نامه تنها در این خانه است که موجی کوچک ایجاد می‌کند و یزید بن شیبث بصری و چند نفر دیگر را از راه بصره برای یاری امام علیه السلام راهی مکه می‌کند.^۱

دیگر موارد:

- دلهم همسر زهیر که در شرایط سخت به یاری همسرش می‌آید و ضمن تشویق نمودن او برای حسینی شدن، حتی با پذیرش طلاق خود سعی می‌کند موانع پیوستن همسرش را به امام علیه السلام از بین ببرد.

- همسر یا کنیز مسلم بن عوسجه کا همراه او راهی کربلا شد.

وضعیت خاکستری: زنانی که عامل بی‌تفاوتی و گوشه‌گیری مردانشان در طول قیام امام علیه السلام بودند:

- زنان مدینه و سکوت آنها به همراهی مردانشان، به ویژه سکوت آنها به هنگام مشاهده خروج کاروان اهل بیت همراه زن‌ها و بچه‌ها و عدم همراهی یا عدم ابراز همدردی یا انجام وداع و خدا حافظی با آنها.

- عمده دختر عبدالرحمان و شاگرد عایشه: که تلاش می‌کند با موعظه و اظهار نظر کارشناسی خود مانع حرکت امام علیه السلام از مکه به سوی عراق شود.^۲

- زنان کوفی‌ای که بعدها همسرانشان جزو توابین شدند آنها جهت همراه داشتن چند روز بیشتر همسران یا فرزندان‌شان تلاش کردند از همراهی و پیوستن آنها به قیام

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. ابن سعد، ص ۸۵.

خود داری کنند و یا در مقابل پنهان شدن آنها سکوت و همراهی نشان دهند. در حالی که بعدها شاهد برخی حرکت‌های انقلابی آنها هستیم مانند حرکت دسته جمعی زنان همدان در مسجد کوفه پس از مرگ یزید ایجاد خلاء قدرت در کوفه، وقتی که برخی اشراف عمر سعد را نامزد امارت کوفه کردند، زنان اشراف با انجام سوگواری جمعی در مسجد کوفه و اظهار انزجار خود از عمر سعد مانع اجرا و انجام چنین تصمیمی شدند.^۱

وضعیت سیاه: زنانی که در فجایع کربلا سهیم بودند:

دختر عماره بنت عقبه: که پس از ورود ابن زیاد به کوفه به پیشنهاد پدرش، همسر ابن زیاد شد و در تمام مدت رخداد جنایت‌های کربلا و پس از آن تا مدتی که ابن زیاد در کوفه بود همدم و مونس او بود.

آن همسر خولی که وقتی همسرش سر امام را به کوفه می‌آورد از همسرش استقبال می‌کند.^۲

زنان بدکاره‌ای که مادران جانیان کربلا بودند کسانی همانند:

مادر ابن زیاد؛

مادر شمر و قاتلین بنی‌هاشم؛

مادر عمر سعد؛

مادر ۱۰ نفر از اسب تازان بر پیکر مطهر امام علیه السلام.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی: سیدالشهدا علیه السلام با همراه نمودن تمامی خاندان خود در جامعه آلوده و مرده اموی در تلاش بود تا دوباره به باز کاوی نقش زن مسلمان و خانواده بپردازد و تعریف درست نوع جای‌گاه و نوع حضور اجتماعی آن را احیا نماید و این رسالتی بود که حضرت زینب علیه السلام در امتداد قیام عاشورایی برادرش به بهترین وجهی آن را ایفا نمود و روشی را پا به گذاری نمود که بعدها الگوی تمام زنان اهل بیت از حضرت معصومه علیه السلام و حضرت حکیمه خاتون علیه السلام تا تمام زنان و دختران متعهد مسلمان گشت. که امتداد آن به بازتاب حضور و ماموریت پنجاه زن در جزو یاران امام زمان علیه السلام می‌باشد.

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۵.

۱۲. فرهنگ‌سازی یا عبرت روزگار شدن

پس از رخ دادن حوادث مهم و سخت غالباً بازتاب‌های اجتماعی آن‌ها ناامیدکننده و ناگوار می‌باشد، چرا که جامعه‌ای که در آن مصیبتی بزرگ رخ داده به ویژه اگر بخش عمده‌ای از مردم در آن به گونه‌ای سهیم باشند، اگر جامعه دینی و رشد یافته نباشد و به سرعت موج‌نومیدی و یاس و حقارت در آن ایجاد شده و موجی از دل‌پستی به نوعی فضاهای انحرافی از رهبانیت و عرفان‌های انحرافی مایه تسکین و دلگرمی مردم م‌شود. البته عده‌ای هم که تحمل این سکون و روزمرگی را ندارند ناگهان رو به فریاد و اعتراض و شورش بی‌هدفی می‌آورند و دوباره به گونه‌ای دیگر هم خود را گرفتار می‌کنند و هم باعث به هم ریختگی و نابودی بیشتر جامعه ضربه خورده می‌شوند.

در حالی که براساس تعالیم دینی و سیره اهل‌بیت بهترین راه برای درمان جامعه آسیب‌دیده و بحران‌زده که دچار نوعی احساس حقارت و سرخوردگی هم شده است چاره‌ای نیست مگر باز یابی و بازساز فرهنگ و علمی و ایمانی چرا که تا هویت و شخصیت ایمانی و فرهنگی آنها متحول نشود راهی برای درمان آسیب‌ها و بحران‌های آنها نیست و اولین گام هم برای ایجاد جذب و تحول در این جامعه دارای کمترین آمادگی برای تفکر و استدلال. ایجاد فرهنگ زیارت و عرفان و دعا‌های صحیح و توبه‌دهنده و تفکر برانگیز است. با این نگاه است که پس از حادثه بسیار سخت و خونبار عاشورا دوران امامت و رهبری امام سجاد بر بستر ارزش‌ها و دست‌آوردهای عاشورایی شکل می‌گیرد.

در محضر سخن و سیره امام علیه السلام

* از خطبه امام علیه السلام در منی:

ای مردم از آنچه خداوند به آن اولیای خود را پند داده پند گیرید...^۱

* فرازی دیگر از خطبه امام علیه السلام منی خطاب به صحابه و تابعین:

... ولی شما از بیشتر حقوق خداوندی کوتاهی کرده‌اید، از این رو حق امامان را سبک شمرده، حقوق ضعیفان را تباه ساخته‌اید... آیا شما به درگاه خداوند، بهشت و همنشینی پیامبران و امامان از عذاب او، آرزومندید؟! ای آرزومندان به درگاه خدا! می‌ترسم کیفری از کیفرهای او بر شما فرود آید...^۲

۱. تحف العقول، ص ۱۶۸.

۲. همان.

* فرازی دیگر:

... و این منزلت را از شما ربودند، و دلیل آن نبود مگر به واسطه جدایی شما از حق و اختلاف شما در سنت پیامبر ﷺ با اینکه دلیل روشن برای آن داشتید.^۱

* نامه امام علیه السلام به بنی‌هاشم موقع خروج از مدینه به سوی مکه:

اما هر کس از شما با من باشد شهید خواهد شد و هر کس نباشد هرگز به پیروزی دست نخواهد یافت. والسلام^۲

* فراز پایانی نامه امام علیه السلام به مردم بصره:

اگر سخن مرا بشنوید و مرا اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌نمایم.^۳

* فرازی از خطبه امام علیه السلام هنگام خروج از مکه:

از آنچه که با قلم تقدیر الهی رقم خورده گریزی نیست خشنودی خدا، خشنودی ما خاندان پیامبر است و ما بر بلای او شکبیا و صبوریم تا او پاداش کامل صابرن را به ما عطا کند.^۴

* امام علیه السلام در توصیف کوفیان و امویان:

به خدا سوگند آنان مرا به حال خود نمی‌گذارند تا اینکه این پیراهن زیرین مرا نیز بیرون آمرند پس چون چنین کنند خداوند کسی را بر آنان مسلط کند که آنها را ذلیل‌ترین امت‌ها بگرداند.^۵

* امام علیه السلام پس از شنیدن خبر شهادت قیس بن مسهر:

ابتدا آیه ۲۳ احزاب را تلاوت نمود که: برخی به شهادت رسیدند و برخی در انتظارند و هرگز تبدیل نکردند (ایمان و عقیده خود را) و آن‌گاه فرمود: بارالها بهشت را جای گاه ما و آنها قرار بده و قرارگاه رحمت ویژه و ذخیره‌های خواستنی، پاداش خود ما و آنان را گردهم آر.^۶

* امام علیه السلام خطاب به عبیدالله حر جعفی:

۱. همان.

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۸۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

۴. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹؛ الهوف، ص ۲۶.

۵. ارشاد، ص ۲۲۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۵۴۹.

۶. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۸.

هر کس استغاثه ما را بشنود و ما را یاری نکند هلاک خواهد شد.^۱

* از خطبه امام علیه السلام در صبح عاشورا:

هان که شما پس از کشتن ما جز به اندازه ای که پیاده سوار اسب شود بیشتر درنگ نخواهید کرد مگر آنکه چرخش آسیاب مرگ بر سر شما باز آید...^۲

یک موقعیت سه انتخاب

بسیاری امام سجاده علیه السلام را امام بیمار و امامی کم تاثیر و اثر می شناسند در حالی که مناسبت امام سجاده علیه السلام در سیزدهم محرم یادآور پیامی بسیار مهم است که: باز شناسی عاشورا و احیای دوباره اسلام مرهون زحمات و خدمات امام سجاده علیه السلام است تلاش های امام سجاده علیه السلام برای گرد آوری اندک یاران باز مانده و پراکنده و تربیت و نیرو سازی جدید از دل افرادی که (غلامان) هیچ کس امیدی به آنها نداشت و در نهایت ایجاد جاذبه دوباره برای جوانان دوست دار اهل بیت در عراق و ایران و آماده سازی آنها برای دانش گاه های امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود که رمقی دوباره به پیکر اسلامی بخشید و تمامی تهدیدها را تبدیل به فرصت نمود و از دل جامعه مرده دوران اموی، زندگانی جوینده علم و معرفت و ایمان اهل بیتی تربیت نمود.

البته و صد البته پشتوانه امام سجاده علیه السلام در این مسیر حادثه عاشورا و حزن و اندوه و گریه های بیست ساله آن حضرت برای عاشورا بود که پایه گذار فرهنگ تشیع شد.

موقعیت: بحران ها و مصیبت ها و نوع مواجهه با آنها

وضعیت سفید: فرهنگ سازی دوباره بر اساس رهنمو ده های معصومین:

مرتب اول: جابر عبدالله انصاری:

او صحابه ای فرتوت و نابینا از عهد پیامبر صلی الله علیه و آله بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با پیش بینی آینده او دو نقش تاریخی به او پس از عاشورا داده بود که اولین آنها درست پس از عاشورا آغاز می شد. او می بایست تا خبر شهادت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را می شنید در یک حرکت نمادین و تاریخی از مدینه رهسپار قتل گاه سیدالشهدا علیه السلام شود آن هم چنان حساب شده که در روزی مشخص یعنی اربعین شهادت امام به آنجا برسد و با انجام زیارتی تاریخی با زیر پا گذاشتن تمام تهدیدها و به جان خریدن خوف سفر پایه گذار فرهنگ تاریخی

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

زیارت آن هم زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام باشد و به ویژه زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام را در روز اربعین تبدیل به یک فرهنگ نشانه و خاصی برای تشیع بماند تا تشیع با اجرای سالیانه آن جاودانه بگردد.

مرتبہ دوم: ابو خالد کابلی:

او جوانی از خراسان بزرگ بود در جوانی او خیر شهادت سیدالشهدا علیه‌السلام در خراسان پیچیده بود و دیگر کمتر کسی میل به امویان داشت ولی متا سفانه این احساسات پاک در خطر بود و بسیاری از گروه‌ها و فرقه‌ها در کمین سوء استفاده از این احساسات فزاینده در خراسان نشسته بودند.

فطرت پرسش‌گر او سرانجام او را به حرکت واداشت او دیگر نمی‌توانست و نمی‌خواست یزیدی باشد اما راه وروش و معنای تفسیر حسینی بودن و چگونگی آن و تجلی آن را در زمانه خود نمی‌دانست پس سیر و سلوک را به جان خرید و راهی سفر شد، سفری سلمان‌وار و از شرق ایران تا مرکز حجاز و حتی مدتی در این مسیر گرفتار فرقه‌های گوناگون شد ولی در هیچ کدام نشانی راستین از امتداد عاشورا را ندید مگر آن‌گاه که با امام سجاد در مدینه و مکه مواجه شد و آنجا بود که تازه معنای عاشورا و کربلا را فهمید، که کربلا با افراط و تفریط بر امام معصوم علیه‌السلام با تقدم و تاخر بر او سازگار نیست بلکه با بینش و آگاهی و عمل با بصیرت همراه است.

وضعیت خاکستری: رفتارهای احساسی خود بنیاد و بدون عرضه بر معصوم

سلیمان بن سرد خزاعی: مرگ یزید و آب شدن یخ‌های حکومت ستمگرانه او ناگهان جامعه اسلامی را با نوعی خلأ رهبری سیاسی و هرج و مرج سیلسی اجتماعی مواجه کرد، در این زمان تهدیدی و اختناقی نبود و دوباره احساسات سلیمان فوران کرد و فریاد پشیمانی او و چهار هزار تا شانزده هزار از کوفیان بلند شد.

و ناگهان فریاد انتقام، انتقام، انتقام خون حسین علیه‌السلام (همانند موج نامه‌نگاری به حسین) در هر کوی و برزنی به گوش می‌رسید ولی هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد به سلیمان بگوید تو اگر واقعا پشیمان هستی پس چرا دوباره داری همان اشتباهات قبلی را تکرار می‌کنی (البته مختار به نوعی برخی اشتباهاتش را به او متذکر شده بود ولی کو گوش شنوا) و دوباره همان سلیمان بود، جریان احساسی و افراطی تواین او که نه با امام علیه‌السلام مشورت کرد و نه به گذشته اندیشید و با قیامی بدون طرح و برنامه به سرعت به سوی نیستی کشیده شد.

وضعیت سیاه: اهالی عبرت تاریخ:

پیش بینی امام درباره لشکر کوفه و کوفیان بسیار سریع تر از آنچه که تصورش می رفت به وقوع پیوست و به فرموده امام بسیاری از آن جانان فرصت خوردن گندم عراق را هم نیافتند و خیلی زود همه آنها عبرت های سیاه در زباله دان تاریخ شدند بدین گونه که:

از فردای رخداد عاشورا، کابوس ها گریبان گیر بسیاری از جانان شد.

زندگی خانوادگی بعضی ها فروپاشید.

جوایز و هدایای قتل حسین بسیار ناچیز شد، چرا که آبرویی برای هیچ کس نمانده

بود.

دیگر هیچ کدام هیچ اعتبار اجتماعی را دربار یزید را نداشتند.

حکومت یزید دو سال بعد متلاشی شد و کمتر از شش سال بعد از حادثه عاشورا

قیام مختار نابودی بسیاری از آنها را رقم زد.

و در نهایت با استقرار حکومت بیست ساله حجاج تمام کوفیان به نوعی طعم خواری

و ذلت را چشیدند.

پایان و جمع بندی: تنها راه سعادت که یکی هم بیشتر نیست پیروی از معصوم است

که تقدم و تاخر بر آن هم خسران فردی و هم خسران اجتماعی و تاریخی را به دنبال

دارد و راه تحقق این راه هم بر پیروی عالمانه و عاشقانه است پیروی که به پس از

خودسازی فردی منجر به فرهنگ سازی و تمدن سازی اجتماعی شود و در نهایت

مطلوبیت خود را به آرمان شهر ظهور برسد.